متمهديان و مدعيان مهدويت (1(

 محمد رضا نصوري

نگارنده با نگاهي تاريخي به دعاوي و نسبت‌هاي دروغين مهدويت در پي اثبات اصالت و حقانيت مهدويت، از نگاه اماميه است و بر همين اساس به معرفي متمهديان و مدعيان مهدويت، با توجه به اغراض، اهداف و انگيزه‌هاي آنان پرداخته است؛ تا ضمن برداشتن گامي مؤثر در راستاي حقانيت اماميه، چهره منجي واقعي مشخص گردد.

مقدمه‌

انديشه‌ مهدويت، از زمان‌ پيامبر(ص) و امامان(ع) تاكنون، همواره‌ در جامعه‌ اسلامي‌ راسخ‌ و پويا بوده‌ است. اين‌ واقعيت‌ به‌ گونه‌اي‌ در جامعهِ‌ اسلامي‌ مشهور شده‌ است‌ كه‌ كسي‌ نمي‌تواند به‌ سادگي‌ منكر آن‌ شود.

متأ‌سفانه‌ اين‌ امر در طول‌ تاريخ، دچار آسيب‌هايي، از جمله‌ مدعيان‌ دروغين‌ شده‌ است. همين‌ امر، دستاويزي‌ براي‌ برخي‌ از به‌ اصطلاح‌ روشنفكران‌ وهابي‌و غير وهابي‌ شده، تا اصل‌ مهدويت‌ و اعتقاد به‌ مهدي‌ موعود(عج) را زير سؤ‌ال‌ برند.1 حال‌ اين‌ كه‌ اين‌ مدعيان‌ با اغراض‌ و انگيزه‌هاي‌ خاصي‌ به‌ وجود آمده‌اند و طبق‌ اعتقاد اماميه، هيچ‌ كدام‌ مورد قبول‌ نيستند.

در طول‌ تاريخ، مدعيان‌ دروغين‌ فراوان‌ بوده‌اند؛ كه‌ از مقام‌ نيابت‌ خاصه، تا مهدويت‌ و از آن‌ فراتر، تا مقام‌ الوهيت‌ را براي‌ خويش‌ ادعا كرده‌اند و هر كدام‌ به‌ اندازهِ‌ دايره‌ تبليغ‌ خود، مريداني‌ به‌ دست‌ آورده‌اند. گرچه‌ ارباب‌ معرفت‌ و تقوا و مؤ‌منين‌ آگاه، در هر عصري‌ وجود دارند؛ اما عناصر بي‌حقيقت‌ و شيادان‌ جاه‌طلب‌ و دنياپرست، در طول‌ تاريخ‌ از عقيده‌ و ايمان‌ مردم‌ نسبت‌ به‌ معبود واقعي، رهبران‌ الهي، شؤ‌ون‌ ديني‌ و حقايق‌ آسماني‌ سوء استفاده‌ كرده‌ و خود را به‌ دروغ‌ داراي‌ مناصب‌ معنوي‌ جلوه‌ داده‌اند و ادعاي‌ كذب‌ نموده‌اند.

اعتقاد به‌ مهدي، يعني‌ اعتقاد به‌ شخصي‌ كه‌ زمين‌ پر از ظلم‌ و جور شده‌ را پر از عدل‌ و داد مي‌كند. اين‌ اعتقاد در روايات‌ نقل‌ شده‌ از شيعه‌ و سني‌ موجود است. به‌ همين‌ جهت‌ عده‌اي‌ با عوامل‌ و انگيزه‌هاي‌ مختلف، كه‌ به‌ آنها اشاره‌ خواهد شد، در طول‌ تاريخ‌ اسلام، به‌ دروغ‌ ادعاي‌ مهدويت‌ كرده‌اند يا نسبت‌ مهدويت‌ به‌ كسي‌ داده‌اند. اينان‌ در متون‌ اسلامي، به‌ نام‌ متمهديان‌ يا مدعيان‌ دروغين‌ مهدويت، ناميده‌ شده‌اند.2

از نظر شيعه، مهدي‌ از آل‌محمد(ص) و از فرزندان‌ امام‌ حسين(ع) يعني‌ نهمين‌ نسل‌ از اوست‌ و فرزند امام‌ حسن‌ عسكري(ع)، كه‌ در نيمه‌ شعبان‌ سال‌ 255 ق. به‌ دنيا آمده‌ است؛ او زنده‌ است‌ و ظهور خواهد كرد.

البته‌ خود دعاوي‌ مهدويت، از مسائلي‌ است‌ كه‌ ثابت‌ مي‌كند داستان‌ مهدويت‌ و ظهور يك‌ مصلح‌ غيبي، از موضوعات‌ مسلمي‌ بوده‌ كه‌ عموم‌ مسلمانان‌ بدان‌ اعتراف‌ داشته‌اند. از اين‌ روست‌ كه‌ عده‌اي‌ در طول‌ تاريخ‌ خود را به‌ عنوان‌ مهدي‌ موعود معرفي‌ مي‌كرده‌اند. اين‌ خود از دلايل‌ روشن‌ اصالت‌ مهدويت‌ است؛ چرا كه‌ اگر اصالت‌ نداشت، هرگز تقلبي‌ آن‌ يافت‌ نمي‌شد؛ چون‌ همواره‌ نسخه‌ تقلبي‌ را مي‌سازند، تا به‌ جاي‌ نسخهِ‌ اصل‌ جا بزنند. مثلاً 5000 ريالي‌ يا 10000 ريالي‌ تقلبي‌ وجود دارد؛ ولي‌ هرگز 7000 ريالي‌ تقلبي‌ نبوده؛ چون‌ هر چيزي‌ كه‌ اصالت‌ و واقعيت‌ ندارد، تقلبي‌ آن‌ مفهوم‌ ندارد.3

از اين‌ رو بايد مدعيان‌ دروغين‌ و نسبت‌هاي‌ دروغي‌ كه‌ به‌ امام‌ زمان‌ يا غير او داده‌ شده، بيان‌ شود و براي‌ پيشگيري‌ از فريب‌ خوردن‌ مردم، علاوه‌ بر توصيف‌ حضرت‌ ولي‌ عصر(عج) به‌ اسم‌ و رسم‌ خود و پدرانش‌ و خصوصيات‌ شكل‌ و اندامش، نشانه‌هايي‌ هم‌ براي‌ ظهور آن‌ حضرت‌ ذكر شود؛ تا عده‌اي‌ با اغراض‌ متفاوت‌ مدعي‌ اين‌ امر مهم‌ نشوند.

فريب‌ جلوهِ‌ سالوسيان‌ مخور، كاين‌ قوم‌ اميدشان‌ به‌ خدا نه، به‌ سيم‌ و زر بسته‌ است‌

به‌ رغم‌ داعيه‌داران‌ غيب‌ و كشف‌ و شهود خُمي‌ كه‌ مخزن‌ سِرِّ خداست، سربسته است‌4

هدف‌ نگارنده‌ اين‌ پژوهش، اثبات‌ اصالت‌ و حقانيت‌ مهدويت‌ از نگاه‌ اماميه‌ است. بر همين‌ اساس، به‌ معرفي‌ متمهديان‌ و مدعيان‌ مهدويت‌ مي‌پردازيم؛ تا

ضمن‌ برداشتن‌ گامي‌ مؤ‌ثر در راستاي‌ آن‌ هدف، چهره‌ منجي‌ واقعي، كه‌ بشر از روزگاران‌ كهن‌ در انتظار اوست، شناخته‌ شود. آنچه‌ اين‌ نوشتار در صدد بيان‌ آن‌ مي‌باشد، چند امر است:

اول: قائم‌ همان‌ مهدي(عج) است.

دوم: او آخرين‌ حلقه‌ از معصومين(ع) است.

سوم: فرزند امام‌ حسن‌ عسكري(ع) است.

چهارم: خروج‌ او بعد از دو غيبت‌ صغرا و كبرا مي‌باشد.

اين‌ مطالب‌ با صراحت‌ در روايات‌ ائمه(ع) پيش‌ از امام‌ صادق(ع) نقل‌ شده‌ است.5

پنجم: هيچ‌ يك‌ از نشانه‌هاي‌ ظهور امام‌ مهدي(عج) در زمان‌ حيات‌ افراد مدعي‌ مهدويت‌ رخ‌ نداده‌ است.6

ششم: همگي‌ اين‌ افراد از دنيا رفته‌اند.7

هفتم: هيچ‌ يك‌ از ايشان‌ در آخرالزمان‌ به‌ سر نبرده‌اند؛ در حالي‌ كه‌ فرا رسيدن‌ آخرالزمان، شرط‌ ظهور امام‌ مهدي(عج) است.8

هشتم: هيچ‌ كس‌ نديده‌ كه‌ آنان‌ زمين‌ را پر از عدل‌ و داد كنند؛ چنان‌ كه‌ از ستم‌ و جور پر شده‌ باشد.9

انگيزه‌هاي‌ مدعيان‌

اصولاً اعتقاد به‌ ابر مرد نجات‌ دهندهِ‌ بشر، عقيده‌اي‌ ديرين‌ است. ملت‌هاي‌ مظلوم‌ و اقوام‌ ستمديده، كه‌ توان‌ انتقام‌جويي‌ و تلافي‌ مظالم‌ ستمكاران‌ را نداشتند، در ضمير ناخود آگاه‌ خود، همواره‌ يك‌ رهاننده‌ و نجات‌ دهنده‌ را مي‌جستند؛ تا روزي‌ به‌ پاخيزد و ظالمان‌ و بيدادگران‌ را از ميان‌ بردارد و جهان‌ را پر از عدل‌ و داد كند.

هر قوم‌ و ملتي‌ كه‌ بيشتر تحت‌ فشار ظلم‌ و ستم‌ قرار گيرد، عقيده‌ به‌ مهدي‌ و نجات‌ دهنده‌ در وي‌ راسختر مي‌گردد.

كساني‌ كه‌ با اين‌ انگيزه‌ ادعاي‌ مهدويت‌ نموده‌اند، شايد قصد سوئي‌ هم‌ نداشته‌اند؛ بلكه‌ مي‌خواستند به‌ اين‌ وسيله‌ از ستمكاران‌ انتقام‌ گيرند و اوضاع‌ ملت‌ خويش‌ را اصلاح‌ نمايند.

مشكل‌ اين‌ گروه‌ اين‌ است‌ كه‌ صبر و تحمل‌ ندارند، تا مهدي‌ حقيقي‌ ظهور كند؛ از اين‌ رو دنبال‌ منجي‌ مي‌گردند و عده‌ايي‌ هم‌ از اين‌ مسئله‌ استفاده‌ مي‌كنند و با كمك‌ ديگران، براي‌ رسيدن‌ به‌ هدف‌ خود، مدعي‌ مهدويت‌ مي‌شوند؛ مثل‌ گروه‌ها و فرقه‌هايي‌ كه‌ در شمال‌ آفريقا به‌ وجود آمدند؛ كه‌ به‌ تفصيل‌ هر كدام‌ را معرفي‌ خواهيم‌ كرد.

گاهي‌ برخي‌ از عوام‌ هم‌ از روي‌ دشمني، به‌ رويارويي‌ اسلام‌ برخواسته‌ و با ايجاد هرج‌ و مرج‌ و سوء استفاده‌ از اوضاع‌ پريشان، تكيه‌ بر كرسي‌ رياست‌ زده‌اند. اينان‌ گاهي‌ آلت‌ دست‌ استعمارگران‌ خارجي‌ و عامل‌ اجراي‌ اهداف‌ شوم‌ آنها مي‌شوند و ضمن‌ خوش‌ خدمتي‌ به‌ آنها، خودشان‌ هم‌ با جمع‌ كردن‌ مريداني، با اعتقادات‌ خاص، مدعي‌ مهدويت‌ و الوهيت‌ مي‌شوند؛ مانند بابيه، بهائيه‌ و قاديانيه. اين‌ گروه‌ با سياست‌ گام‌ به‌ گام، ابتدا ادعاي‌ بابيت‌ از ناحيه‌ مهدي‌ حقيقي‌ كرده‌ و بعد از اين‌ كه‌ مريداني‌ به‌ دست‌ آورده‌اند، ادعاي‌ مهدويت‌ را مطرح‌ و گسترش‌ داده‌اند.

برخي‌ به‌ هواي‌ رياست، از طريق‌ سوء استفاده‌ از احاديث‌ مربوط‌ به‌ مهدي‌ موعود(عج) و تحريف‌ آنها و فريب‌ دادن‌ افراد ساده‌ لوح، مدعي‌ مهدويت‌ و مقام‌ امامت‌ شده‌ و از جهل‌ عوام‌ و ناداني‌ مردم‌ ظاهربين‌ و بي‌بصيرت، براي‌ جاه‌طلبي‌ و دنياپرستي‌ خود و رسيدن‌ به‌ هدف‌ عادي‌ و دنيوي‌ خود، از عقايد پاك‌ و بي‌آلايش‌ مردم‌ بهره‌برداري‌ نموده‌اند و باعث‌ تفرقه، جدايي‌ و انحراف‌ مردم‌ از اسلام‌ شده‌اند، مانند فرقه‌ كيسانيه.

گروهي‌ هم‌ كه‌ درست‌ مطالب‌ مهدويت‌ براي‌ آنها هضم‌ نشده، به‌ سوي‌ عده‌ايي‌ مي‌رفتند كه‌ حتي‌ خودشان‌ هم‌ ادعاي‌ مهدويت‌ نداشته‌اند و از اين‌ ادعا بيزاري‌ مي‌جستند؛ ولي‌ با همه‌ اين‌ اوصاف، گروهي‌ از روي‌ ناداني، به‌ خاطر شدت‌ گرفتاري‌ يا با انگيزه‌ غلو و شايد هم‌ با عجله، مي‌گفتند او امام‌ مهدي‌ مي‌باشد؛ مثل‌ فرقه‌ سبائيه‌ و برخي‌ فرقه‌هاي‌ ديگر، كه‌ هر امام‌ شيعي، در زندگي‌ يا مرگ، از نظر يكي‌ از فرقه‌هاي‌ شيعي‌ مهدي‌ تلقي‌ گرديد و در مورد مرگ‌ او گفته‌اند كه‌ دوباره‌ باز خواهد گشت.

در مجموع، علل‌ ادعاي‌ دروغين‌ مهدويت‌ را مي‌شود در چهار عنوان‌ بيان‌ كرد:

الف) سوء استفاده‌ از شرايط‌ به‌ وجود آمده‌ در عصر خفقان‌

مردمي‌ كه‌ تحت‌ فشار حكومتي‌ ظالم‌ بوده‌اند، به‌ مجرّد نغمه‌اي‌ با عنوان‌ مهدويت، با آن‌ هم‌ساز شده‌ و بدون‌ تحقيق، شتابان‌ مي‌پذيرفتند. در اين‌ صورت، مدعي‌ مهدويت، با استفاده‌ ابزاري‌ از نياز مردم، پي‌ اهداف‌ دنيوي‌ خود حركت‌ مي‌كند.

ب) كسب‌ پيروزي‌ بر دشمنان‌

گروهي‌ هم‌ با سعي‌ و تلاش‌ و ايجاد اميد به‌ پيروزي‌ در پيروان‌ خود و تقويت‌ روحيه‌ آنان‌ و تكيه‌ بر رواياتي‌ كه‌ مي‌گويد: مهدي‌ جهان‌ را از عدل‌ و داد پر مي‌كند، مدعي‌ اين‌ مقام‌ مهم‌ مي‌شدند.

ج) كسب‌ منافع‌ مادي‌

عده‌اي‌ با ادعاي‌ مهدويت، در پي‌ جمع‌آوري‌ اموال‌ مسلمين‌ از بيت‌المال‌ بودند.

د) پشتيباني‌ برخي‌ قدرتها از چنين‌ ادعاهايي‌

حكومتها مدعي‌ مي‌شدند كه‌ او مهدي‌ است؛ آن‌ وقت‌ مهدي‌ دروغين‌ را مي‌كشتند و اعلام‌ مي‌كردند كه‌ مهدي‌ از بين‌ رفته‌ و رفع‌ نگراني‌ شده‌ و ديگر خطري‌ حكومت‌ را تهديد نمي‌كند.10

حال‌ با توجه‌ به‌ عوامل‌ و انگيزه‌هاي‌ ياد شده، در اين‌ پژوهش، گروه‌ها يا فرقه‌هايي‌ كه‌ مهدويت‌ را به‌ دروغ‌ به‌ يك‌ امام‌ يا غير امام‌ نسبت‌ داده‌اند؛ يا خود مدعي‌ مهدويت‌ شده‌اند را نقد و بررسي‌ مي‌كنيم. اين‌ گروه‌ها را با توجه‌ به‌ ترتيب‌ زماني، به‌ دو بخش‌ تقسيم‌ مي‌كنيم.

بخش‌ اول، فرقه‌ها يا گروه‌هايي‌ كه‌ قبل‌ از امامت‌ حضرت‌ ولي‌ عصر(عج) مدعي‌ مهدويت‌ شده‌اند؛(اين بخش تا زمان امام موسي كاظم(عليه السلا‌م) در همين شماره آمده است)

بخش دوم، مدعيان‌ و متمهديان‌ بعد از امامت‌ حضرت‌ ولي‌ عصر(عج)؛

گرچه‌ هر كدام‌ از اين‌ گروه‌ها به‌ تفصيل‌ در كتب‌ اديان‌ و مذاهب‌ يا كتابهاي‌ رجالي‌ و تاريخي‌ مورد بررسي‌ قرار گرفته‌اند؛ ولي‌ به‌ صورت‌ دسته‌بندي‌ شده‌ و يكجا مورد ارزيابي‌ قرار نگرفته‌اند. در اين‌ نوشته، اين‌ فرقه‌ها با توجه‌ به‌ نگاه‌ تاريخي‌ دسته‌ بندي‌ و مورد بررسي‌ قرار گرفته‌ است.

ان‌ شاء الله با معرفي‌ اين‌ مدعيان‌ فريبكار و فرقه‌هاي‌ دروغين‌ مهدويت، مهدي‌ موعود(عج) اصلي‌ شناخته‌ شود و سره‌ از ناسره‌ تفكيك‌ شده‌ و اماميه‌ از تهمتها و افتراها مبرا گردد.

سبائيه‌

پيدايش‌ اين‌ فرقه، بعد از شهادت‌ حضرت‌ علي(ع)، سال‌ 40ق، مي‌باشد. اينان‌ اولين‌ دسته‌اي‌ هستند كه‌ در اسلام‌ قائل‌ به‌ غيبت‌ علي(ع) و بازگشت‌ او شدند و ادعا كردند كه‌ او نمرده‌ است.11 آنها مي‌پنداشتند كه‌ علي(ع) تا آخرالزمان‌ باقي‌ است‌ و روزي‌ خروج‌ خواهد كرد و زمين‌ را از عدل‌ پر خواهد كرد؛ چنان‌ كه‌ از ظلم‌ پر شده‌ است.12 اولين‌ بار <عبدالله‌بن‌ سبا> قائل‌ به‌ رجعت‌ علي(ع) شد و فكر رجعت‌ را ميان‌ شيعه‌ القا كرد. بغدادي‌ مي‌گويد: <سبائيه‌ نسبت‌ به‌ علي(ع) غلو كردند و گمان‌ كردند او نبي‌ است‌ و حتي‌ گمان‌ كردند او خداست>.13

سبائيه‌ غلو را دربارهِ‌ علي(ع) به‌ حد اعلا رسانده‌ بودند و معتقد به‌ ويژگي‌ خارق‌العاده‌ علي(ع) بودند. البته‌ بنابر قولي‌ به‌ آنان‌ <طياره>14 و بنابر قولي‌ <سحابيه>15 هم‌ مي‌گويند. آنها معتقدند كه‌ علي(ع) نمرده‌ و در ابرهاست. البته‌ اهل‌ اخبار، مخالفان‌ عثمان‌ را مطلقاً <سبائيه> مي‌ناميدند.16

در مورد خود <عبدالله‌ بن‌ سبا> بايد گفت، كه‌ اولين‌ بار نام‌ او در كتاب‌ تاريخ‌ طبري، با روايت‌ سيف‌ بن‌ عمرو، آمده‌ است، كه‌ نقل‌ مي‌كند: <او مردي‌ يهودي‌ از صنعا، از مادري‌ سياه‌پوست‌ بود و در زمان‌ عثمان‌ مسلمان‌ شد؛ به‌ اين‌ قصد كه‌ در پوشش‌ اسلام‌ شروع‌ به‌ فساد كند و اسلام‌ را براندازد؛ و در قتل‌ عثمان‌ هم‌ شريك‌ بود.>17 و در جاي‌ ديگر، طبري‌ بنابر قول‌ سيف‌بن‌ عمرو روايتي‌ را نقل‌ مي‌كند كه: <دو سپاه‌ علي(ع) و بصره‌ توافق‌ به‌ صلح‌ كردند (در جنگ‌ جمل)؛ اما قاتلان‌ عثمان‌ اين‌ امر را به‌ صلاح‌ خود نمي‌ديدند؛ از اين‌ رو شبانه‌ توطئه‌ كردند و به‌ هر دو سپاه‌ حمله‌ كردند و هر دو را به‌ جان‌ هم‌ انداختند.>18

در ميان‌ مورخان، اولين‌ بار طبري‌ اين‌ روايات‌ را از زبان‌ سيف‌بن‌ عمرو نقل‌ كرده‌ و بعد اين‌ افسانه‌ به‌ ديگر تاريخ‌نويسان‌ رسيده‌ است. البته‌ مورخان‌ بزرگي‌ همچون‌ يعقوبي‌ (متوفي284ه)، بلاذري‌ (متوفي 279ه)، ابن‌ سعد (متوفي 230ه) از ابن‌ سبا اسمي‌ نياورده‌اند.

علامه‌ عسكري‌ در كتاب‌ عبدالله‌بن‌ سبا19 به‌ تفصيل‌ درباره‌ شخصيت‌ عبدالله‌ بن‌ سبا سخن‌ گفته‌ است‌ و ساختگي‌ بودن‌ آن‌ را ثابت‌ مي‌كند؛ و در مورد سيف‌بن‌ عمرو تميمي‌ (متوفي 170 ق) هم‌ مي‌فرمايد كه، وي‌ عدناني‌ بوده‌ و سعي‌ فراواني‌ در تصرف‌ تاريخ‌ نموده‌ است؛ از اين‌ رو عبدالله‌ بن‌ سبا هم‌ از طراحي‌هاي‌ اوست؛ تا بدين‌ وسيله‌ اختلافات‌ مهم‌ دنياي‌ اسلام‌ و عقايد مهم‌ شيعه‌ را به‌ عبدالله‌ بن‌ سبا نسبت‌ دهد؛ تا چنين‌ وانمود كند كه‌ اصل‌ اين‌ عقايد از يهود گرفته‌ شده‌ است.

البته‌ سيف‌بن‌ عمرو در ميان‌ رجال‌ نويسان‌ اهل‌ سنت‌ متهم‌ به‌ زندقه‌ و كفر شده‌ است.

همان‌ گونه‌ كه‌ معلوم‌ شد، سبائيه‌ چنين‌ ادعايي‌ را نسبت‌ به‌ امام‌ علي(ع) داشتند. ولي‌ پر واضح‌ است‌ كه‌ هيچ‌ گاه‌ امام‌ علي(ع) چنين‌ ادعايي‌ نكرده‌ بودند.

انگيزه‌ اصلي‌ سبائيه‌ يا سحابيه، غلوگويي‌ نسبت‌ به‌ امام‌ علي(ع) است؛ البته‌ نبايد دست‌هاي‌ معاندان‌ شيعه‌ در انتساب‌ تحريف‌ گونه‌ اين‌ عقايد به‌ ابن‌ سبا را فراموش‌ كرد. متأ‌سفانه‌ حتي‌ برخي‌ از شيعيان‌ هم‌ (مانند نوبختي‌ در فرق‌الشيعه‌ و اشعري‌ در المقالات‌ و الفرق) بدون‌ توجه‌ به‌ لوازم‌ اين‌ انتساب، در كتب‌ خود نام‌ او را ذكر كرده‌اند؛ در حالي‌ كه‌ جمع‌ كثيري‌ از اهل‌ سنت‌ وجود ابن‌ سبا را انكار كرده‌اند؛ مانند: طه‌ حسين20، دكتر علي‌ وردي21، محمد كردعلي22، احمد محمود23، دكتر كامل‌ مصطفي‌ شيبي24 و برخي‌ مستشرقان؛ مانند: دكتر برناد لويس، ولهاوزن، فريد ليندر و ديگران25.

در مورد نام‌ ديگر سبائيه؛ يعني‌ سحابيه، بايد متذكر شد كه‌ اين‌ مطلب‌ موهوم‌ است. اصل‌ مطلب‌ از اين‌ قرار است‌ كه‌ پيامبر اكرم(ص) عمامه‌اي‌ داشت‌ به‌ نام‌ سحاب، كه‌ در عيد غديرخم‌ يا در مناسبت‌ ديگر آن‌ را به‌ امام‌ علي(ع) بخشيد. پس‌ از آن‌ گاهي‌ كه‌ امام‌ علي(ع) با آن‌ عمامه‌ بر پيامبر اكرم(ص) وارد مي‌شد، پيامبر(ص) مي‌فرمود: < جاء علي‌ في‌ السحاب>، <علي(ع) در حالي‌ كه‌ عمامه‌ سحاب‌ بر سر اوست، آمد> نه‌ اين‌ كه‌ علي(ع) كه‌ در ابرهاست‌ آمد. بعدها فرقه‌نويسان‌ اين‌ جمله‌ را تحريف‌ كرده‌ و آن‌ را به‌ طرفداران‌ ابن‌سباي‌ ساختگي‌ نسبت‌ دادند.26

در مورد سبائيه‌ چند نكته‌ قابل‌ ذكر است:

الف) اين‌ طائفه‌ منقرض‌ شده‌اند و ادعاي‌ آنان‌ هم‌ باطل‌ است.

ب) روايات‌ فراواني‌ وجود دارد، كه‌ در آنها به‌ تعداد ائمه(ع) تصريح‌ شده‌ است.

ج) مسأ‌له‌ به‌ شهادت‌ رسيدن‌ حضرت‌ علي(ع)، از مشهورترين‌ حوادث‌ تاريخ‌ است.

د) حضرت‌ علي(ع) در هيچ‌ جا چنين‌ ادعايي‌ نداشته؛ بلكه‌ خبر از آمدن‌ قائم‌ آل‌ محمد(عج) مي‌دهد.

اصبغ‌بن‌ نباته‌ مي‌گويد:

<نزد اميرالمؤ‌منين(ع) رفتم‌ و او را متفكر و خيره‌ شدهِ‌ به‌ زمين‌ يافتم. عرض‌ كردم: يا اميرالمؤ‌منين! چگونه‌ است‌ كه‌ شما را متفكر و خيره‌ شده‌ به‌ زمين‌ مي‌بينم؟ آيا نسبت‌ به‌ آن‌ راغب‌ شده‌اي؟ فرمود: نه‌ والله! هرگز نه‌ راغب‌ زمين‌ و نه‌ راغب‌ دنيا گشته‌ام؛ ولي‌ درباره‌ فرزندي‌ كه‌ از صلب‌ من‌ و يازدهم‌ از اولاد من‌ است، تفكر مي‌نمودم. اوست‌ آن‌ مهدي‌ كه‌ زمين‌ را پر از عدل‌ و داد مي‌كند، پس‌ از آن‌ كه‌ از ظلم‌ و جور پر شده‌ باشد. او را حيرتي‌ و غيبتي‌ است، كه‌ در آن‌ گروهي‌ هدايت‌ و گروهي‌ گمراه‌ مي‌شوند...>27

كيسانيه‌

كيسانيه‌ از واژه‌ <كيسان> گرفته‌ شده، كه‌ صفتي‌ از ماده‌ <كَيِّس>28؛ يعني‌ زيرك، مي‌باشد و درباره‌ علت‌ اين‌ اسم‌ گذاري‌ چهار قول‌ است:

الف) لقب‌ يكي‌ از غلامان‌ آزاد شدهِ‌ امام‌ علي(ع) است؛ كه‌ در قيام‌ مختار بر ضد بني‌اميه‌ نقش‌ اصلي‌ را داشته‌ است؛

ب) لقب‌ <ابوعَمره> رئيس‌ پليس‌ كوفه، در زمان‌ تسلط‌ مختار بر كوفه‌ مي‌باشد؛

ج) لقب‌ محمدبن‌ حنفيه، فرزند امام‌ علي(ع) مي‌باشد؛

د) لقب‌ مختار ثقفي‌ است؛ كه‌ محمدبن‌ حنفيه‌ به‌ جهت‌ زيركي‌ به‌ او گفته‌ است؛29

و) امام‌ علي(ع) مختار را بر زانوي‌ خود نشاند و او را كيس‌ خواند؛30

مراد از كيسانيه، پيروان‌ مختاربن‌ ابي‌ عبيده‌ ثقفي‌ است. اين‌ فرقه‌ پنداشتند كه‌ محمدبن‌ حنفيه‌ بعد از حسين‌بن‌ علي(ع) امام‌ و مهدي‌ موعود(عج) است‌ و در كوه‌ رضوا به‌ سر مي‌برد و نزد او آب‌ و عسل‌ نهاده‌ شده‌ و از آنجا ظهور و قيام‌ خواهد كرد31 . البته‌ خود محمدبن‌ حنفيه‌ چنين‌ ادعايي‌ نداشته‌ است.32

در مورد مختار هم‌ بايد گفت‌ كه‌ برخي‌ از عقايد را با انگيزه‌هاي‌ خاص‌ به‌ وي‌ نسبت‌ داده‌اند؛ از جمله‌ عقيده‌ به‌ مهدويت‌ و مهدي‌ موعود بودن‌ محمدبن‌ حنفيه؛ در حالي‌ كه‌ مختار هيچ‌ ادعاي‌ گزافي‌ نداشته‌ و هيچ‌ عقيده‌ كفرآميزي‌ ابراز نكرده‌ است33 و هيچ‌ فرقه‌ و مذهبي‌ تشكيل‌ نداده‌ است‌ و نام‌ كيسانيه‌ در آن‌ زمان‌ اصلاً مشهور و معروف‌ نبوده‌ است. منشأ‌ اين‌ اتهامات‌ و دشمني‌ها در مورد مختار و تبليغات‌ بر ضد او را مي‌توان‌ به‌ چند دسته‌ تقسيم‌ كرد:

الف) عاملان‌ و شركت‌ كنندگان‌ در واقعه‌ خونين‌ كربلا و امويان‌ كوفه؛

ب) اشراف‌ و بزرگان‌ كوفه. چون‌ جمع‌ كثيري‌ از سپاهيان‌ مختار غلامان‌ آزاد شده‌ بودند؛

ج) عبدالله‌ بن‌ زبير و طرفداران‌ و ياران‌ او؛ كه‌ مختار را مانع‌ بزرگي‌ براي‌ خود مي‌دانستند؛

د) امويان‌ مستقر در شام، به‌ رهبري‌ عبدالملك‌بن‌ مروان34؛

مختار سال‌ 66ه / 685م‌ در كوفه‌ قيام‌ كرد. هدف‌ او انتقام‌ گرفتن‌ از قاتلان‌ كربلا و قيام‌ بر ضد بني‌اميه35 بود. اين‌ قيام‌ 6 سال‌ پس‌ از شهادت‌ امام‌ حسين(ع) واقع‌ شد. اين‌ گروه‌ را مختاريه‌ هم‌ ناميده‌اند.36

موالي، كه‌ ستون‌ فقرات‌ نهضت‌ مختار بودند، خود را شيعه‌المهدي‌ يا حزب‌ المهدي‌ مي‌ناميدند37. امام‌ سجاد(ع) هم‌ بر اساس‌ شرايط‌ و مصالح، از به‌ عهده‌ گرفتن‌ قيام‌ خودداري‌ كرد؛ و مختار هم‌ قيام‌ خود را منتسب‌ به‌ محمدبن‌ حنفيه‌ نمود. برخي‌ گفته‌اند محمدبن‌ حنفيه‌ نماينده‌ تام‌الاختيار امام‌ سجاد(ع)38 بوده‌ است. مختار هم‌ بعد از شكست‌ دادن‌ لشكر عبدالملك‌بن‌ مروان، به‌ سرداري‌ عبيدالله‌بن‌ زياد، در <نصيبين>؛ در نهايت، در جنگ‌ با مصعب‌بن‌ زبير در بصره‌ شكست‌ خورد و در رمضان‌ سال‌ 67 ق‌. به‌ شهادت‌ رسيد.39

در مجموع‌ درباره‌ فرقه‌ كيسانيه‌ مي‌توان‌ گفت:

اولاً: محمدبن‌ حنفيه‌ اصلاً ادعاي‌ مهدويت‌ نداشته‌ است.

ثانياً: مختار ثقفي‌ هم‌ مدعي‌ مهدويت‌ محمدبن‌ حنفيه‌ نبوده‌ است. اين‌ اتهامي‌ است‌ كه‌ عباسيان‌ و برخي‌ از دشمنان، با انگيزه‌هايي‌ كه‌ به‌ آن‌ اشاره‌ شد، دامن‌ زده‌اند.

ثالثاً: در رواياتي‌ كه‌ در خصوص‌ امامت‌ دوازده‌ امام(ع) و پيامبر(ص) از طريق‌ شيعه‌ و سني‌ بيان‌ شده‌ است، نامي‌ از محمدبن‌ حنفيه‌ نيست.

رابعاً: اين‌ فرقه‌ منقرض‌ شده‌ است‌ و كسي‌ در عصر فعلي‌ اعتقاد به‌ امامت‌ محمدبن‌ حنفيه‌ ندارد.

البته‌ عده‌اي‌ مثل‌ كُثَيِّرَ‌ عزه‌ (متوفي 105ه / 723م) از شعراي‌ اهل‌ بيت‌ محمدبن‌ حنفيه‌ را مهدي‌ موعود دانستند. او شعر ذيل‌ را سروده‌ است:

فهديت‌ يا مهدينا ابن‌ المتهدي ‌ا‌نت‌ الذي‌ نرقي‌ به‌ و نرتجي‌

انت‌ ابن‌ خير الناس‌ بعد النبي ‌انت‌ امام‌ الحق‌ لسنا نمتري‌

يابن‌ علي‌ سِرو من‌ مثل‌ علي‌

<راه‌ يافتي‌ اي‌ مهدي‌ ما پسر راه‌ يافته. تو كسي‌ هستي‌ كه‌ ما به‌ تو خشنود‌ و اميدواريم. تو پسر بهترين‌ مردم‌ پس‌ از پيغمبري. تو امام‌ بر حق‌ هستي‌ و ما در آن‌ شكي‌ نداريم. اي‌ پسر علي! برو؛ و چه‌ كسي‌ مانند علي‌ است.>40

كربيه‌ هم‌ از فرقه‌هايي‌ است‌ كه‌ به‌ عنوان‌ زير مجموعه‌ فرقه‌ كيسانيه‌ در زمان‌ امام‌ باقر(ع) مطرح‌ شده‌ بود؛ كه‌ معتقد بودند محمدبن‌ حنفيه‌ ملقب‌ به‌ مهدي‌ است‌ و او نمرده‌ و نخواهد مرد و هم‌ اكنون‌ غايب‌ است‌ و مكان‌ او معلوم‌ نيست‌ و روزي‌ ظهور خواهد كرد و مالك‌ زمين‌ خواهد شد و تا رجوع‌ او، هيچ‌ امامي‌ نخواهد بود.41

بعضي‌ از اين‌ فرقه‌ هم‌ مي‌گويند محمدبن‌ حنفيه‌ در كوهستان‌ رضوا است‌ و بار ديگر خروج‌ خواهد كرد.42

اين‌ گروه، كه‌ عده‌اي‌ از اهل‌ مدينه‌ و كوفه‌ بودند، با انگيزه‌ غلو رو به‌ اين‌ سو‌ آوردند؛ البته‌ تبليغات‌ بني‌اميه‌ هم‌ در اين‌ انحراف‌ بي‌تأ‌ثير نبود. در ضمن‌ اين‌ گروه‌ مورد لعن‌ امام‌ باقر(ع) واقع‌ شدند.43

يزيديه‌

اين‌ گروه‌ بر اين‌ عقيده‌ هستند كه‌ يزيد به‌ آسمان‌ صعود نموده‌ و بعداً بر مي‌گردد و دنيا را پر از عدل‌ و داد مي‌كند.44 اينان‌ در ولايت‌ موصل‌ عراق‌ و ناحيه‌ شيخان، كه‌ مهد دولت‌ آشوري‌ بود، و قسمتي‌ از ناحيه‌ حلب‌ (شام)45، ارمنستان، ايروان، اطراف‌ تفليس‌ و جنوب‌غربي‌ ايران‌ ساكن‌ بودند. البته‌ اطلاعات‌ كافي‌ از ريشه‌ و برنامه‌ دين‌ آنها در دسترس‌ نيست. اسپروا، مستشرق‌ معروف، يزيديه‌ را بقاياي‌ دين‌ مانوي‌ شمرده‌ است.46

وجه‌ تسميه‌ اين‌ گروه‌

دسته‌اي‌ از مستشرقين‌ اجنبي، ديانت‌ يزيديه‌ را به‌ دين‌ آريايي‌ نسبت‌ داده‌اند؛ زيرا كلمه‌ يزيدي‌ را از مشتقات‌ يزدان، كه‌ مقصود خداست، مي‌دانند و برخي‌ آن‌ را به‌ يزيدبن‌ انيسه47 نسبت‌ مي‌دهند. ولي‌ نظر درست‌ اين‌ است‌ كه‌ منسوب‌ به‌ يزيدبن‌ معاويه‌ مي‌باشد؛ چون‌ آيين‌ اين‌ گروه‌ را شيخ‌ عدي‌بن‌ اموي‌ تدوين‌ كرده‌ و يزيد اين‌ آيين‌ را رواج‌ داده‌ و طريقه‌ او را زنده‌ كرده‌ است.48

يزيدي‌ها، اعتقادات‌ خرافي‌ و شيطان‌پرستي‌ دارند و داراي‌ دو كتاب‌ مقدس‌ مي‌باشند؛ يكي‌ به‌ نام‌ <جلوه>، كه‌ شيخ‌ عدي‌بن‌ اموي‌ نوشته‌ و ديگري‌ <مصحف‌ رش> (رش‌ به‌ معناي‌ سياه‌ در زبان‌ كردي‌ است) تأ‌ليف‌ شماس‌ ارميا. يزيدي‌ها اعتقاد دارند كه‌ كتاب‌ جلوه، خطابهاي‌ خداوند است‌ به‌ يزيديان.49

سيد مرتضي‌ رازي‌ درباره‌ يزيديه‌ مي‌گويد:

فرقه‌ ششم‌ اصحاب‌ شافعي، يزيديند؛ و ايشان‌ هم‌ مشبهيند50 و هم‌ خارجي. اين‌ قوم‌ يزيد را خليفه‌ پنجم‌ مي‌خوانند و امام‌ علي(ع) را به‌ ظاهر سب‌ نمي‌كنند. مشبهه‌ يزيد را امام‌ مي‌دانند و خلفاي‌ قبلي‌ را به‌ ترتيب: ابوبكر، عمر، عثمان‌ و معاويه‌ مي‌دانند.>51

روايتي‌ هم‌ از امام‌ باقر(ع) رسيده‌ است، كه‌ مي‌فرمايد:

<چون‌ قائم‌ قيام‌ كند، حركت‌ خواهد كرد تا كوفه؛ پس‌ بيرون‌ آيند قومي‌ كه‌ ايشان‌ را يزيديه‌ گويند.>52

اين‌ روايت‌ را طبرسي‌ از ابوالجارود روايت‌ كرده؛ ولي‌ كلمه‌ مورد بحث‌ <البتّريه> نوشته‌ شده‌ است‌ نه‌ <يزيديه>.53

اين‌ گروه‌ منقرض‌ شده‌اند و الان‌ وجود خارجي‌ ندارند.

هاشميه‌

هاشميه، پيروان‌ ابوهاشم‌ عبدالله‌بن‌ محمدبن‌ حنفيه‌ هستند.54 اين‌ فرقه‌ اعتقاد داشتند كه‌ محمد مرده‌ است؛ اما پسرش‌ امام‌ است‌ و بعد از او ابوهاشم‌ مهدي‌ است‌ و نمرده‌ و حتي‌ مي‌تواند مردگان‌ را هم‌ زنده‌ كند.55 وي‌ فرد با نفوذ و مرد شجاعي‌ بوده‌ و قيام‌هاي‌ مخفيانه‌اي‌ عليه‌ بني‌اميه‌ داشته‌ است؛ البته‌ با انگيزه‌ سياسي، نه‌ مذهبي‌ و در زمان‌ سليمان‌بن‌ عبدالملك‌ مي‌زيست. حاكم‌ اموي‌ چون‌ نفوذ شخصيت‌ ابوهاشم‌ را ديد، او را به‌ دمشق‌ فرا خواند و در راه‌ شيري‌ زهرآلود به‌ او دادند؛ كه‌ بر اثر همين‌ زهر از پاي‌ درآمد.56 برخي‌ مرگ‌ او را باور نداشتند و قائل‌ به‌ غيبت‌ و مهدويت‌ او شدند.57 البته‌ مهدويت‌ ابوهاشم‌ از ساخته‌هاي‌ عباسيان‌ مي‌باشد.58 عباسيان‌ با جعل‌ اين‌ فرقه‌ توانستند با مطرح‌ كردن‌ دروغين‌ وصيت‌ ابوهاشم‌ به‌ يكي‌ از سران‌ بني‌عباس‌ حق‌ حكومت‌ را از آل‌ علي(ع) به‌ خود منتقل‌ سازند و بدين‌ وسيله‌ مردم‌ را به‌ تبعيت‌ از خود فرا خواندند.

اين‌ گروه‌ الان‌ وجود خارجي‌ ندارند؛ گو اينكه‌ فرقه‌ بيانيه، پيروان‌ بيان‌ نهدي، كه‌ معاصر امام‌ باقر(ع) بودند هم‌ به‌ مهدويت‌ ابوهاشم‌ اعتقاد داشتند.59

البته‌ در زمان‌ خود ابوهاشم‌ چنين‌ اعتقادات‌ مذهبي‌ درباره‌ او نبوده‌ است.

عمربن‌ عبدالعزيز

سعيدبن‌ مسيب‌ قائل‌ به‌ مهدويت‌ وي‌ شده‌ است.60 عمربن‌ عبدالعزيز، هشتمين‌ خليفه‌ امويان‌ بود، كه‌ به‌ مدت‌ دو سال‌ و 5 ماه‌ خلافت‌ كرد؛ يعني‌ از صفر سال‌ 99 ه‌. تا رجب‌ سال‌ 101 ه‌.61. روايت‌ است‌ كه‌ وي‌ توسط‌ مروانيان‌ مسموم‌ و با زهر از پاي‌ درآمد. نسب‌ وي‌ از طرف‌ مادر به‌ عمربن‌ خطاب‌ مي‌رسد؛ يعني‌ مادرش‌ دختر عاصم‌بن‌ خطاب‌ بوده‌ است62 و برادرزاده‌ عبدالملك‌ مروان.

عمربن‌ عبدالعزيز در مدينه‌ ميان‌ مسلمانان‌ پارسا و آشنا به‌ سنت‌ اسلام‌ تربيت‌ شده‌ بود. وي‌ در مدت‌ كوتاه‌ خلافت‌ خود كوشيد تا بدعت‌هايي‌ را كه‌ پيشينيان‌ او نهاده‌ بودند، منسوخ‌ كند. البته‌ خدمات‌ او را بايد با توجه‌ به‌ اوضاع‌ تاريخي‌ بررسي‌ كرد؛ كه‌ آيا در واقع‌ نيت‌ او نسبت‌ به‌ اهل‌ بيت(ع) خير بوده، يا نه؟ كه‌ اين‌ مقاله‌ جاي‌ بحث‌ آن‌ نيست.

سعيدبن‌ مسيب‌ در سال‌ 94 ه‌./ 712م. از دنيا رفته‌ است.63 وي‌ از امام‌ سجاد(ع) روايت‌ نقل‌ كرده‌ و در محضر حضرت‌ درس‌ آموخته‌ است64. سعيدبن‌ مسيب‌ امام‌ را والاترين‌ فقيه‌ زمان‌ مي‌دانست‌ و احترام‌ خاصي‌ براي‌ او قائل‌ بود.

منابع‌ و ما‌خذ شيعه، سعيد را يكي‌ از پيروان‌ امام‌ سجاد(ع) مي‌دانند؛ ولي‌ اين‌ موضوع‌ نمي‌تواند درست‌ باشد. در حقيقت‌ گرچه‌ سعيد احترام‌ خاصي‌ به‌ امام‌ سجاد(ع) مي‌گذاشت‌ و يكي‌ از دوستان‌ صميمي‌ آن‌ حضرت‌ نيز بود؛ ولي‌ در مسائل‌ حقوقي‌ و شرعي‌ نظريات‌ مشتركي‌ با آن‌ حضرت‌ نداشت؛ و حتي‌ بعد از شهادت‌ امام‌ سجاد(ع) بر پيكر آن‌ حضرت‌ نماز نخواند.65

وي‌ همان‌ گونه‌ كه‌ بيان‌ شد، مدعي‌ مهدويت‌ عمربن‌ عبدالعزيز شده‌ بود. در حالي‌ كه‌ نشانه‌هايي‌ كه‌ از مهدي‌ موعود در منابع‌ روايي‌ ذكر شده، هيچ‌ كدام‌ در عمربن‌ عبدالعزيز وجود نداشت و چيزي‌ دال‌ بر اينكه‌ خود عمربن‌ عبدالعزيز هم‌ مدعي‌ مهدويت‌ بوده، در منابع‌ يافت‌ نشد.

توجه‌ به‌ اين‌ نكته‌ مناسب‌ است‌ كه‌ درگذشت‌ سعيدبن‌ مسيب‌ سال‌ 94 ه. بوده؛ ولي‌ درگذشت‌ عمربن‌ عبدالعزيز سال‌ 101ه. مي‌باشد.

گروه‌ و يا فرقه‌اي‌ كه‌ پيرو اين‌ ادعا باشند، يافت‌ نشده‌ است‌ و كاملاً منقرض‌ شده‌اند همچنين‌ در منابع‌ چيزي‌ درباره‌ غرض‌ سعيد از چنين‌ ادعايي‌ يافت‌ نشده‌ است.

باقريه:

اين‌ فرقه‌ معتقد بودند كه‌ امام‌ باقر (شهادت‌ 114ه.) زنده‌ است‌ و مهدي‌ موعود واقعي‌ ايشان‌ مي‌باشد و ظهور خواهد كرد و جهان‌ را پر از عدل‌ و داد خواهد نمود. پيروان‌ اين‌ فرقه‌ آن‌ حضرت‌ را امام‌ مي‌دانستند؛ ولي‌ رحلت‌ او را قبول‌ نداشتند و منتظر رجعت‌ (بازگشت) او بودند.66

به‌ نظر مي‌رسد اين‌ گروه‌ همان‌ كيسانيه‌ سابق‌ باشند؛ كه‌ ابوهاشم‌ را ترك‌ كرده‌ و به‌ پيروي‌ امام‌ باقر(ع) گردن‌ نهاده‌ بودند.67 اين‌ گروه‌ هم، چه‌ زير مجموع‌ كيسانيه‌ و غير آن‌ باشند يا نباشند، منقرض‌ شده‌اند و اكنون كسي‌ چنين‌ ادعايي‌ ندارد. از خود امام‌ محمدباقر(ع) هم‌ در هيچ‌ منبعي، حتي‌ غير معتبر، چنين‌ ادعايي‌ ثبت‌ نشده؛ بلكه‌ طبق‌ روايت‌ ابوبصير نقل‌ شده، كه‌ امام‌ باقر(ع) فرمودند: <بعد از حسين(ع) نُه‌ امام‌ مي‌آيند، نُهم‌ از آنان‌ قائم‌ ايشان‌ است.>68

در روايت‌ ديگر، ابراهيم‌بن‌ عمركناسي‌ مي‌گويد: از امام‌ باقر(ع) شنيدم‌ كه‌ مي‌فرمود:

<همانا براي‌ صاحب‌ اين‌ امر دو غيبت‌ خواهد بود؛ و قائم، قيام‌ مي‌كند در حالي‌ كه‌ بيعت‌ كسي‌ بر گردنش‌ نيست.>69

زيديه‌

عده‌اي‌ با تمسك‌ به‌ روايت‌ پيامبر(ص) كه‌ فرمودند:

<ان‌ المهدي‌ من‌ ولدالحسين‌ و انه‌ يخرج‌ بالسيف‌ و انه‌ ابن‌ سبيه. مهدي‌ از فرزندان‌ حسين(ع) است‌ و او با شمشير بپا مي‌خيزد و مادرش‌ بهترين‌ كنيزان‌ خواهد بود.>

زماني‌ كه‌ زيد بن‌ علي‌ بن‌ حسين‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌طالب‌ قيام‌ خود را عليه‌ امويان‌ آغاز كرد، گفتند: چون‌ او از نسل‌ حسين(ع) است‌ و قيام‌ به‌ سيف‌ عليه‌ ظالمان‌ كرده‌ و از سويي‌ فرزند اسير است، پس‌ او مهدي‌ موعود مي‌باشد.70 كنيه‌ زيد ابوالحسن‌ و مادرش‌ كنيزي‌ بود كه‌ مختار بن‌ ابي‌ عبيده‌ او را به‌ علي‌بن‌ الحسين(ع) بخشيده‌ بود.71

اما اين‌ گروه‌ به‌ روايت‌ ديگر پيامبر(ص) توجهي‌ نكردند، كه‌ فرمودند: <الائمه بعدي‌ اثنا عشر؛ تسعه‌ من‌ صلب‌ الحسين؛ تاسعهم‌ قائمهم.>72 شخص‌ زيدبن‌ علي(ع) از بزرگان‌ بود و خلفاي‌ اموي‌ را به‌ حق‌ نمي‌دانست. او بر عليه‌ آنان‌ قيام‌ كرد و به‌ طرف‌ كوفه‌ رفت‌ و به همراهي‌ چهار هزار نفر، با حاكم‌ عراق؛ يعني‌ يوسف‌بن‌ عمر، به‌ جنگ‌ برخاست. كار زيد در كوفه‌ ده‌ ماه‌ طول‌ كشيد؛ تا اين‌ كه‌ در سال‌ 122ه‌./ 740م. به‌ دست‌ هشام‌بن‌ عبدالملك‌ اموي‌ به‌ دار آويخته‌ شد و سرش‌ را به‌ دمشق‌ نزد هشام‌ و از آنجا به‌ مدينه‌ بردند.

زيد از سوي‌ امام‌ باقر(ع) نيز تأ‌ييد شده‌ بود و امام(ع) مي‌فرمودند:

<خدايا! پشت‌ مرا به‌ زيد محكم‌ فرما.> و با مشاهده‌ زيد، آيه‌ <يا ايهاالذين‌ آمنوا كونوا قوامين‌ بالقسط‌ شهداءللّه... .>73 را تلاوت‌ مي‌كردند و مي‌فرمودند: <اي‌ زيد! تو نمونه‌ عمل‌ به‌ اين‌ آيه‌ هستي.>74

پيروان‌ زيد اطراف‌ يحيي‌ و فرزندش‌ را گرفتند. يحيي‌ در خراسان‌ قيام‌ كرد (125 ق.) و در جوزجان‌ كشته‌ شد. پيروان‌ او به‌ فِرق‌ مختلف‌ تقسيم‌ شدند؛ مثل: رافضيّه، جاروديّه، عِجليّه، بتريّه، صالحيه‌ و زيديه، كه‌ قائل‌ به‌ مهدويت‌ زيد و منتظر ظهور او شدند.75

زيد از حيث‌ علم، زهد، ورع، شجاعت‌ و دين، از بزرگان‌ اهل‌ بيت‌ به‌ شمار مي‌رود و اين‌ كه‌ خود زيد ادعاي‌ امامت‌ يا مهدويت‌ داشته‌ باشد، در منابع‌ يافت‌ نشده‌ است‌، بلكه‌ روايتي‌ از زيدبن‌ علي(ع) رسيده‌ است، كه‌ مؤ‌يد عقيده‌ صحيح‌ او در امر مهدويت‌ است. ايشان‌ مي‌فرمايد: پدرم‌ علي‌بن‌ حسين(ع) از پدرش‌ حسين‌بن‌ علي(ع) برايم‌ روايت‌ كرد، كه‌ فرمود: <رسول‌الله(ص) فرمودند: اي‌ حسين! تو امامي‌ و نُه‌ تن‌ از فرزندان‌ تو امينان ‌و امامان معصومند و نهمين‌ ايشان، مهدي‌ ايشان‌ است.>.76 از شيخ‌ بهايي، علامه‌ اميني‌ و سيد محسن‌ امين‌ نقل‌ شده‌ است: <ما‌، گروه‌ شيعه‌ اماميه،‌ در باب‌ زيدبن‌ علي‌ سخني‌ جز خوبي‌ و خير نمي‌گوييم.> درالغدير اين‌ سخن، راي شيعه جمعاً تلقي گرديده‌ است.77

احمدبن‌ سعيد روايتي از ابوالجارود نقل‌ كرده، كه‌ مي‌گويد: به‌ مدينه‌ رفتم‌ و از هر كه‌ احوال‌ زيدبن‌ علي‌ را پرسيدم، گفتند: او حَليف‌ قرآن‌ است؛ يعني‌ هيچ‌گاه‌ از قرآن‌ و تلاوت‌ آن‌ جدا نمي‌شود.78

پس‌ از شهادت‌ زيد و يحيي، گروهي‌ از شيعيان‌ و طرفداران‌ خاندان‌ پيامبر(ص)، كه‌ از ستمگري‌ حكام‌ و خلفاي‌ اموي‌ به‌ ستوه‌ آمده‌ بودند؛ مخالفت‌ با خاندان‌ اموي‌ را تنها در مبارزه‌ مسلحانه‌ ديدند؛ از اين‌ رو، راه‌ زيد و يحيي‌ را مفيد دانسته، آنان‌ را امام‌ و رهبر تلقي‌ كردند و به‌ همين‌ سبب‌ به‌ زيديه‌ معروف‌ شدند. زيديه‌ بعدها تفكر و اعتقادات‌ خاصي‌ يافتند و با ديگر طرفداران‌ خاندان‌ پيامبر(ص) به‌ويژه‌ شيعه‌ اماميه، اختلاف‌هاي‌ اعتقادي‌ پيدا كردند.

علامه‌ طباطبايي<ر‌ه > دربارهِ‌ عقايد زيديه و فَرق‌ ميان‌ زيديه‌ و اماميه‌ مي‌فرمايد:

زيديه‌ در اصول‌ اسلام‌ مذاق‌ معتزله‌ و در فروع‌ فقه‌ ابي‌حنيفه، رئيس‌ يكي‌ از چهار مذاهب‌ اهل‌ سنت، را دارند. فَرق‌ كلي‌ ميان‌ شيعه‌ دوازده‌ امامي‌ و شيعه‌ زيدي‌ اين‌ است، كه‌ شيعه‌ زيدي‌ اغلب‌ امامت‌ را مختص‌ به‌ اهل‌ بيت‌ نمي‌دانند وعده‌ ائمه‌ را به‌ دوازده‌ منحصر نمي‌بينند و از فقه‌ اهل‌ بيت‌ پيروي‌ نمي‌كنند؛ بر خلاف‌ شيعه‌ دوازده‌ امامي.79

زيديه‌ امامت‌ را خاص‌ خاندان‌ پيامبر(ص) و فرزندان‌ فاطمه(س) دانسته، قيام‌ به‌ سيف‌ را از شرايط‌ امامت‌ عنوان‌ كرده‌اند و فرزندان‌ امام‌ حسن(ع) و امام‌ حسين(ع) را در امامت‌ يكسان‌ مي‌دانند.

زيديه‌ بعدها به‌ مناسبت‌ رهبراني‌ كه‌ پيدا كردند، به‌ گروه‌هاي‌ مختلف‌ تقسيم‌ شدند و هر گروه‌ عقايد ويژه‌اي‌ را برگزيدند.

اين‌ فرقه‌ اكنون‌ بيشتر در كشورهاي‌ يمن‌ و سوريه‌ و برخي‌ از كشورهاي‌ ديگر زندگي‌ مي‌كنند. اينان‌ عقايد و اعتقادات‌ خاص‌ خودشان‌ را دارا هستند؛ البته‌ اينكه‌ مدعي‌ باشند زيد همان‌ مهدي‌ است‌ و روزي‌ ظهور خواهد كرد، را قائل‌ نيستند.

ابومسلم‌ خراساني‌

گروهي‌ از فرقه‌ خرّميّه‌ پيروان‌ بابك‌ خرّمي‌ پنداشتند كه‌ ابومسلم‌ خراساني‌ (درگذشته‌ 137ه‌.) همان‌ كسي‌ است‌ كه‌ بايد زمين‌ را پر از عدل‌ و داد كند؛ و كشته‌ شدنش‌ را به‌ دست‌ ابوجعفر منصور دوانيقي‌ تكذيب‌ نموده‌ و به‌ انتظار ظهورش‌ بسر مي‌بردند.80

اينكه‌ ابومسلم‌ كه‌ بود و از كجا آمده‌ بود، درست‌ معلوم‌ نيست. اصل‌ او را بعضي‌ از اصفهان‌ و بعضي‌ از مرو مي‌دانند و در نژاد او هم‌ اختلاف‌ است؛ برخي‌ عرب‌ و برخي‌ عجم‌ نوشته‌اند.81 مشهور آن‌ است‌ كه‌ او غلام‌ عيسي‌بن‌ مَعقِل‌ عِجلي‌ بود و در سال‌ 124ه. بُكيربن‌ ماهان، يكي‌ از دعات‌ عباسي، در زندان‌ كوفه‌ كفايت‌ و كياست‌ او را ديد و اخلاصي‌ را كه‌ نسبت‌ به‌ دعوت‌ نشان‌ داد، در او تأ‌ثير گذاشت. پس‌ او را از عيسي خريد و به‌ شام‌ برد و به‌ امام‌ عباسيان‌ هديه‌ كرد و فنون‌ تبليغ‌ و رموز دعوت‌ را به‌ او آموخت. در نهايت‌ او را براي‌ سرپرستي‌ مسلمانان‌ و تهيه‌ مقدمات‌ خروج‌ عباسيان، به‌ خراسان‌ فرستاد. ابومسلم‌ نفوذ بسياري‌ ميان‌ يارانش‌ داشت‌ و عباسيان‌ از كشتن‌ وي‌ بيمناك‌ بودند.82 صاحب‌ رسائل‌ خوارزمي‌ در مورد ابومسلم‌ نظر منفي‌ دارد؛83 و چه‌ بسا اين‌ نظر درست باشد. وي‌ ضمن‌ بر شمردن‌ جنايات‌ ابومسلم‌ در رسائل‌ خود بيان‌ مي‌كند كه به‌ ابومسلم‌ بايد گفت‌ ابومجرم؛ چون‌ جنايات‌ زيادي‌ مرتكب‌ شده‌ است.

پس‌ از مرگ‌ ابومسلم، قيامها و نهضتهايي‌ به‌ خونخواهي‌ او رخ‌ داد. راونديان‌ و بومسلميه‌ (يا مسلميه) و سپيدجامگان‌ در عقايد ديني‌ خويش‌ ابومسلم‌ را امام‌ خود مي‌دانستند و بسياري‌ از ايرانيان‌ او را يگانه‌ امام‌ واقعي‌ خويش‌ مي‌شمردند و مقام‌ مهدويت‌ و حتي‌ الوهيت‌ برايش‌ قائل‌ بودند.

بنيان گذار فرقهِ‌ خرّميه‌ يا خرّميان، بابك‌ بود. وي‌ ادعاي‌ خدايي‌ داشت‌ و در دوران‌ مأ‌مون‌ زحمت‌ بسياري‌ براي‌ دولت‌ عباسي‌ ايجاد كرد. اين‌ زحمت‌ و فتنه‌ تا دوران‌ معتصم‌ ادامه‌ داشت. وي‌ از نژاد مطهربن‌ فاطمه، دختر ابومسلم‌ بود، كه‌ گروهي‌ از همين‌ فرقه‌ مدعي‌ مهدويت‌ ابومسلم‌ خراساني‌ شدند.84

اين‌ نظريه‌ و فرقه‌ از نظر اماميه‌ مردود مي‌باشد؛ چون‌ با توجه‌ به‌ اصل‌ و نسب‌ ابومسلم‌ و رفتار و جنايات‌ او، مهدي‌ بودن‌ او مضحك‌ است‌ و طرفداران‌ او هم‌ منقرض‌ شده‌اند و الان‌ كسي‌ قائل‌ به‌ مهدويت‌ ابومسلم‌ نمي‌باشد.

نفس‌ زكيه‌

محمدبن‌ عبدالله، معروف‌ به‌ نفس‌ زكيه، كنيه‌اش‌ ابوعبدالله‌ است. مادرش‌ هند، دختر ابوعبيده‌بن‌ عبدالله85 بود. برخي‌ از خاندان‌ او و فرقه‌ جاروديه‌ وي‌ را مهدي‌ موعود86 دانسته‌اند. وي‌ در سنه‌ (145ه‌./ 762م.)87 از مدينه‌ ادعاي‌ مهدويت‌ نمود و به‌ وسيله‌ منصور دوانيقي‌ كشته‌ شد؛ جالب‌ اين‌ كه‌ پدر او نيز با پسرش‌ به‌ عنوان‌ مهدي‌ بيعت‌ كرده‌ است88.

نفس‌ زكيه‌ اولين‌ كسي‌ از علويان‌ است‌ كه‌ در روزگار عباسيان‌ قيام‌ كرد و معاصر امام‌ صادق(ع)89 بود. وي‌ از بيعت‌ با منصور خودداري‌ كرد. ابراهيم‌بن‌ عبدالله‌بن‌ حسن، برادر نفس‌ زكيه، مي‌گويد: نفس‌ زكيه‌ به‌ اميد اين‌ كه‌ خداوند او را مهدي‌ موعود سازد، قيام‌ كرد. نامزدي‌ نفس‌ زكيه‌ براي‌ احراز موقعيت‌ مهدي، نه‌ تنها از طرف‌ بستگان‌ نزديكش، بلكه‌ از ناحيه‌ مغِيره‌بن‌ سعيد عجلي‌ مورد پشتيباني‌ قرار گرفت. حتي‌ پس‌ از اعدام‌ مغيره، پيروانش‌ همچنان‌ به‌ نفس‌ زكيه‌ مؤ‌من‌ باقي‌ ماندند90 و فرقه‌ مغيريه‌ به‌ وجود آمد. اينان‌ قائل‌ بودند كه‌ نفس‌ زكيه‌ زنده‌ است‌ و در كوهي‌ به‌ نام‌ علميه‌ ساكن‌ است. آن‌ كوهي‌ است‌ در راه‌ مكه، در حد حاجز، طرف‌ چپ‌ آن، كه‌ به‌ مكه‌ مي‌رود. او در آنجاست، تا خروج‌ كند؛91 در حالي‌ كه‌ محمدبن‌ عبدالله‌ در مدينه‌ خروج‌ كرد و در همانجا كشته‌ شد.

علت‌ نامگذاري‌ محمدبن‌ عبدالله‌ به‌ نفس‌ زكيه‌

علما و دانشمندان‌ آل‌ ابي‌طالب‌ او را نفس‌ زكيه‌ و مقتول‌ اَحجار الزَّيت‌ مي‌دانند. محدث‌ قمي‌ در تتمه‌المنتهي‌ مي‌گويد: <محمد را از جهت‌ كثرت‌ زهد و عبادت، نفس‌ زكيه‌ لقب‌ دادند.>92 محمد در ميان‌ خاندان‌ خويش‌ از همه‌ برتر و نسبت‌ به‌ علم‌ و دانش‌ كتاب‌ خدا از همگان‌ داناتر بود و در امور ديني‌ فقيه‌تر، شجاعت، جود، صلابت‌ و ساير مزاياي‌ او از همگان‌ بيشتر بود؛ از اين‌ رو كسي‌ شك‌ نداشت‌ كه‌ مهدي‌ موعود اوست.

روايت‌ كرده‌اند كه‌ يكي‌ از غلامان‌ منصور گفت: منصور مرا به‌ مأ‌موريت‌ مدينه‌ فرستاد و گفت: پاي‌ منبر برو و آنجا بنشين‌ و گوش‌ دار؛ تا ببيني‌ محمد چه‌ مي‌گويد. من‌ رفتم‌ و شنيدم‌ كه‌ مي‌گفت: شما هيچ‌ كدام‌ شك‌ نداريد كه‌ مهدي‌ موعود من‌ هستم. اين‌ سخن‌ را كه‌ من‌ از محمد شنيده‌ بودم، به‌ منصور گزارش‌ دادم. او گفت: دشمن‌ خدا دروغ‌ مي‌گويد؛ بلكه‌ مهدي‌ فرزند من‌ است‌ و او مهدي‌ نيست.93

سلمه‌بن‌ اَسلم‌ جُهني‌ شاعر، درباره‌ او گفته‌ است94:

اِن كان‌ في‌ النّاسِ لَنا مَهديّ ٌ يُقيمُ فينا سِيَرَه النَّبيِّ

فَاِنَّهُ محمد التّقيّ‌ٌ

اگر آن‌مهدي‌موعود كه‌روش‌پيامبر(ص) را در ميان‌ما بپا مي‌دارد، در ميان‌مردم‌آمده‌باشد؛ بي‌شك‌او محمد (بن‌عبدالله) آن‌تقي‌پرهيزكار است.

يحيي‌بن‌علي‌و ديگران‌به‌سند خود از ابوالعباس‌فلسطي‌روايت‌كرده‌اند كه‌گفت: من‌به‌محمدبن‌مروان‌گفتم: محمدبن‌عبدالله‌بن‌حسن‌را دستگير كن؛ زيرا او مدعي‌خلافت‌است‌و خود را مهدي‌ناميده است. مروان‌گفت‌: مرا با او چه‌كار؟ او مهدي‌نيست.95 و نيز مغيره‌بن‌زميل‌روايت‌كرده‌كه‌مروان‌به‌عبدالله‌بن‌حسن‌گفت: مهدي‌شما چه‌شد؟ عبدالله‌در پاسخ‌گفت: اي‌اميرالمؤ‌منين! اين‌سخن‌را نگو و چنان‌نيست‌كه‌به‌تو گزارش‌داده‌اند. مروان‌گفت: چرا؛ ولي‌اميد است‌خدا او را اصلاح‌نمايد و هدايتش‌كند.96 امام‌صادق(ع) هم‌به‌عبدالله‌بن‌حسن‌خبر داده‌بود كه‌فرزندش‌مهدي‌موعود نيست‌و كشته‌مي‌شود و خلافت‌به‌ابوالعباس‌و برادران‌و فرزندان‌او خواهد رسيد.97

امام‌صادق(ع) خطاب‌به‌عبدالله‌بن‌حسن‌فرمود:

<گمان‌مي‌بري‌كه‌پسرت‌همان‌مهدي‌است؟ چنين‌نيست‌و وقت‌آن‌نرسيده‌است> . عبدالله‌به‌خشم‌آمد و گفت: من‌خلاف‌آنچه‌تو مي‌گويي، مي‌دانم. والله‌خداوند تو را بر غيب‌خويش‌آگاه‌نكرده‌است. تو را حسد بر پسر من، به‌اين‌بيان‌واداشت. حضرت‌فرمود: <به‌خدا سوگند، حسد مرا وادار نكرد؛ ولي‌اين‌مرد و برادران‌و فرزندانشان‌برابر شما هستند (آنها به‌خلافت‌رسند، نه‌شما).> پس‌دست‌را بر شانهِ‌عبدالله‌بن‌حسن‌زد و فرمود: <اين‌خلافت‌به‌شما نخواهد رسيد و به‌زودي‌هر دو پسرت‌كشته‌مي‌شوند.>98

ناووسيه‌

فرقه‌ناووسيه‌معتقد به‌مهدويت‌امام‌صادق(ع) (شهادت‌148ه.) شدند؛ يعني‌معتقدند زنده‌و غايب‌است. مرادشان‌از مهدي، مفهوم‌نجات‌بخش‌است.99 ناووس‌از مردم‌بصره‌بود و وي‌را عبدالله‌بن‌ناووس‌يا عجدون‌بن‌ناووس‌هم‌مي‌گفتند.100

گروهي‌معروف‌به‌جعفريه‌هم‌به‌امامت، غيبت‌و رجعت‌امام‌جعفر صادق(ع) معتقد بودند؛ كه‌رئيس‌اين‌فرقه‌عبدالرحمن‌بن‌محمد، از دانشمندان‌و متكلمان‌شيعه‌بود. اما اين‌ادعا نسبت‌به‌امام‌صادق(ع) درست‌نيست. چرا كه:

اولاً: حضرت‌به‌شهادت‌رسيده‌و اين‌امر در تاريخ‌ثبت‌شده‌است.

ثانياً: اگر شك‌در شهادت‌حضرت‌بكنيم؛ بايد شك‌در شهادت‌پدران‌و اجداد بزرگوارش‌هم‌بكنيم؛ و آن‌وقت‌است‌كه‌بايد مانند غلات‌و مُفَوِّضه‌منكر شهادت‌امام‌علي(ع) و امام‌حسين(ع) شويم؛ در صورتي‌كه‌اين‌سفسطه‌است.101

ثالثاً: اين‌گروه‌پس‌از چندي‌از بين‌رفتند و الان‌وجود خارجي‌ندارند.

رابعاً: خود امام‌صادق(ع) مي‌فرمايد:

<هنگامي‌كه‌سه‌اسم‌محمد، علي‌و حسن، به‌طور متوالي‌در ائمه(ع) جمع‌شد، چهارمي‌آنان‌قائم‌است>.

مفضل‌بن‌عمر گويد: بر امام‌صادق(ع) وارد شدم‌و عرض‌نمودم: اي‌آقاي‌من! كاش‌جانشين‌خودت‌را به‌ما معرفي‌مي‌نمودي. فرمود: <اي‌مفضّل! امام‌بعد از من‌فرزندم‌<موسي> است‌و امام‌خلف‌و موعود منتظر (م‌ح‌م‌د)، فرزند <حسن‌بن‌علي‌بن‌محمدبن‌علي‌بن‌موسي> است.>102

اسماعيليه‌

گروهي‌از اسماعيليه‌عقيده‌دارند كه‌اسماعيل‌فرزند امام‌صادق(ع) فوت‌ نكرده‌است؛ بلكه‌از باب‌تقيه، نسبت‌مرگ‌به‌وي‌داده‌شده‌است؛ او رجعت‌خواهد كرد و جهان‌را از عدل‌و داد پر خواهد ساخت‌و او را مهدي‌و قائم‌منتظر مي‌دانند.103 اين‌گروه‌را نوبختي، خالصه‌يا پيروان‌ابوالخطاب‌كوفي‌معرفي‌كرده‌است. اينها معتقدند كه‌امام‌ششم(ع) او را در زمان‌خويش‌به‌جانشيني‌منصوص‌كرده‌است‌و چون‌نص‌بر امامت‌رجوع‌ناپذير است‌و بداء نيز محال‌است، پس‌امام‌هفتم‌اسماعيل‌خواهد بود و امام‌صادق(ع) از بيم‌آسيب‌رسيدن‌به‌وي، او را از ديد مردم‌پنهان‌مي‌كرد.

حسن‌بن‌موسي نوبختي‌مي‌نويسد: گروهي‌گفتند كه‌پس‌از جعفربن‌محمد(ع) پسرش‌اسماعيل‌بن‌جعفر امام‌بود و مرگ‌اسماعيل‌را در زمان‌حيات‌پدرش‌انكار كرده‌گفتند: اين‌نيرنگي‌بود كه‌پدرش‌ساخته‌و از بيم‌مردمان‌او را پنهان‌كرده‌است. چنان‌پنداشتند كه‌اسماعيل‌نمرده‌و نخواهد مرد؛ تا اين‌كه‌زمين‌از آنِ وي‌شود و به‌كار جهانيان‌پردازد. اسماعيل‌مهدي‌قائم‌است؛ زيرا پدرش‌پس‌از خود به‌امامت‌او اشاره‌كرده‌و پيروان‌خود را پايبند ولايت‌او ساخته‌و گفته‌است‌كه‌وي‌خواجه‌و سرور ايشان‌است. چون‌امام‌جعفر صادق(ع) سخن‌راست‌گويد؛ از اين‌رو در آن‌هنگام‌كه‌آوازه‌مردن‌او برخاست، دانستم‌كه‌سخن‌نخست‌او راست‌بود و وي‌نمرده‌و قائم‌آخرالزمان‌است. اين‌دسته‌اسماعيليه‌خالص‌هستند.104

اسماعيل، كه‌نام‌اسماعيليه‌از وي‌گرفته‌شده‌است، به‌گونه‌اي‌جلوه‌داده‌ شده‌كه‌گويا به‌شدت‌مورد طعن، لعن‌و طرد پدرش‌امام‌صادق(ع) قرار داشته‌و به‌شرب‌خمر نيز متهم‌شده‌است.105عطاملك‌جويني‌در اين‌باره‌مي‌گويد: در روايت‌است‌از آن‌حضرت‌كه‌گفت: <اسماعيل‌فرزند من‌نيست؛ شيطاني‌است‌كه‌در صورت‌او ظاهر آمده‌است.>106

دربارهِ‌شخصيت‌اسماعيل، فرزند ارشد امام‌صادق(ع)، كه‌در زمان‌حيات‌پدر، سال‌145ه.، وفات‌كرد؛ گونه‌اي‌جز آنچه‌حاكي‌از رد و تقبيح‌اسماعيل‌است، سخن‌گفته‌شده‌است. اسماعيل‌از افكار و رفتار رهبران‌اسماعيلي‌منزه‌مي‌باشد. وي‌فردي‌مورد تأ‌ييد و توجه‌خاص‌پدرش‌جعفربن‌محمد(ع) مي‌باشد. شيخ‌مفيد دربارهِ‌او مي‌گويد: اسماعيل‌بزرگترين‌پسر امام‌صادق(ع) بود و امام‌او را بسيار دوست‌داشت‌و نسبت‌به‌او بيش‌از ديگران‌نيكي‌و محبت‌مي‌كرد؛ ولي‌اسماعيل‌در زمان‌حيات‌پدر در عُريض‌(نام‌دره‌اي‌است‌در نزديكي‌مدينه) از دنيا رفت‌و مردم‌جنازه‌اش‌را به‌مدينه‌نزد امام‌صادق(ع) آوردند و در قبرستان‌بقيع‌دفن‌كردند. روايت‌شده‌است‌كه‌حضرت‌در مرگ‌او بسيار بي‌تابي‌مي‌كرد؛ به‌گونه‌اي‌كه‌با پاي‌برهنه‌و بي‌ردا به‌دنبال‌تابوت‌او مي‌رفت؛ و دستور فرمود تابوت‌او را پيش‌از دفن، چندين‌بار به‌زمين‌نهادند و هر بار حضرت‌مي‌آمد و پارچه‌از روي‌صورتش‌بر مي‌داشت‌و در روي‌او نگاه‌مي‌كرد؛ و مقصودش‌از اين‌كار اين‌بود كه‌مرگ‌او را پيش‌چشم‌آنان‌كه‌گمان‌امامت‌و جانشيني‌او را پس‌از پدر بزرگوارش‌داشتند، قطعي‌كند و شبهه‌آنان‌را درباره‌زنده‌بودن‌اسماعيل، برطرف‌سازد و به‌آنها ‌بفهماند كه‌اسماعيل‌ از دنيا رفته‌است.

افرادي‌از اصحاب‌امام(ع) كه‌او را پس‌از امام‌صادق(ع) امام‌مي‌پنداشتند، از اين‌عقيده‌بازگشتند و گروهي‌اندك‌‌، كه‌نه‌در زمرهِ‌نزديكان‌امام‌بودند و نه‌ از راويان‌حديث‌آن‌بزرگوار، كه‌گروهي‌از مردمان‌دور دست‌و بي‌خبر از مسأ‌له‌امامت‌بودند، گفتند: اسماعيل‌زنده‌است‌و امام‌پس‌از پدرش‌است؛ و به‌اين‌عقيده‌باقي‌ماندند.107

البته‌اسماعيل‌بن‌جعفر ادعاي‌مهدويت‌نداشته‌است‌و از طرفي‌صفوان‌بن‌مهران از امام‌صادق(ع) نقل‌كرده، كه‌فرمود:

<كسي‌كه‌به‌تمام‌ائمه‌اقرار كند؛ ولي‌<مهدي> را انكار نمايد؛ همانند كسي‌است‌كه‌نسبت‌به‌همه‌انبيا اقرار نمايد، ولي‌محمد(ص) را انكار نمايد.> از حضرت‌سؤ‌ال‌شد:اي‌فرزند رسول‌خدا! <مهدي> كدام‌يك‌از فرزندان‌توست؟ حضرت‌فرمودند: <پنجمين‌فرزند از اولاد هفتمين‌امام‌كاظم(ع) است. او از شما غايب‌خواهد شد و بر شما جايز نيست‌نام‌او را بر زبان‌آوريد.>108

گروهي‌از شاخه‌اسماعيليه، به نام‌فرقه‌مباركيه‌هم‌محمدبن‌اسماعيل‌را مهدي‌و امام‌زنده‌غايب‌مي‌دانند.109 وجه‌تسميه‌مباركيه‌اين‌است‌كه: مبارك، غلام‌اسماعيل‌بن‌جعفر بود110 كه‌وي‌بعداً غلام‌خود را آزاد كرد.111 بنابر قولي‌مبارك‌لقب‌محمدبن‌اسماعيل‌است112؛ بنابر قولي‌يكي‌از رهبران‌فعال‌اين‌گروه، مبارك113 نام‌داشت؛ كه‌باعث‌شد اين‌فرقه‌بنام‌مباركيه‌شهرت‌يابند. بنا به‌گفته‌نوبختي، <مباركيه> گفتند كه‌پس‌از جعفربن‌محمد(ع) نوه‌او، محمدبن‌اسماعيل، كه‌مادرش‌كنيز بود، امام‌است؛ زيرا در روزگار جعفربن‌محمد، پسرش‌اسماعيل‌بدان‌كار نامزد بود و چون‌درگذشت، جعفر پسر او محمد را جانشين‌خود ساخت. امامت‌حق‌محمد است‌و جز او، ديگري‌شايسته‌آن‌نيست. پس‌از امام‌حسن‌و امام‌حسين، امامت‌از برادري‌به‌برادر ديگر نرسد و جز در فرزندان‌و بازماندگان‌امامان‌روا نباشد.114

قرامطه، كه‌از گروه‌اسماعيليه‌مي‌باشند و در طول‌تاريخ‌بدنامي‌هاي‌بسياري‌را براي‌شيعه‌به‌ارمغان‌آورده‌اند؛ و هنوز هم‌رسوبات‌آن‌در ذهن‌بسياري‌از مخالفان‌شيعه‌مانده‌است؛ به‌گونه‌اي‌كه‌عقايد قرامطه‌را به‌شيعه‌نسبت‌مي‌دهند؛ از جمله‌اين‌ادعاي‌آنها كه‌محمدبن‌اسماعيل‌را مهدي‌موعود مي‌دانستند و عقيده‌داشتند كه‌وي‌زنده‌است‌و در بلاد روم‌زندگي‌مي‌كند.115

فرقه‌قرامطه‌در بحرين‌قدرت‌يافت‌و حتي‌تشكيل‌دولت‌دادند و به‌شدت‌با عباسيان‌مخالفت‌مي‌كردند.

قرامطه‌معناي‌قائم‌را كسي‌مي‌دانند كه‌با رسالت‌و شريعت‌جديدي‌مبعوث‌مي‌شود؛ كه‌شريعت‌محمد(ص) را منسوخ‌مي‌كند. البته‌اين‌فرقه‌سياسي‌بودند، نه‌مذهبي‌و به‌دنبال‌اهداف‌خاص‌و منافع‌خود بودند.

طرفداران‌ابوالخطاب‌(متوفي 138 ه) قائل‌به‌الوهيت‌امام‌صادق(ع) بودند و ابوالخطاب‌را پيامبر و فرستاده‌امام‌صادق(ع) مي‌دانستند؛ حتي‌برخي‌ابوالخطاب‌را قائم‌دانستند و گفتند وي‌نمرده‌است؛ كه‌معروف‌به‌<خطابيه> شدند. گروهي‌از پيروان‌ابوالخطاب، پس‌از مرگ‌اسماعيل، فرزندش‌محمد را امام‌دانستند و در هواداري‌وي‌و فرزندانش‌استوار ماندند.116

البته‌تمام‌اين‌گروهها از طرف‌امام‌صادق(ع) مورد طرد و انكار قرار گرفتند، مطلبي‌كه‌دلالت‌كند خود محمدبن‌اسماعيل‌ادعاي‌امامت‌و مهدويت‌داشته‌باشد، يافت‌نشد.

چون‌اين‌دوره‌طرح‌مسأ‌لهِ‌مهدويت، نويد برپايي‌حكومت‌عدل‌و داد و جايگزيني‌آن‌با حاكميت‌فاسد و ستمگر عباسيان‌و حكومت‌هاي‌خشن‌و بيدادگر تابع‌آنان‌بود، قشرهاي‌محروم‌در شهرها و روستاها را متوجه‌داعيان‌اسماعيلي‌مي‌ساخت. آنان‌مردم‌را به‌سوي‌امامان‌مستور، كه‌در نهان‌مي‌زيستند، فرا مي‌خواندند.

ابن‌مقنع‌خراساني‌

نام‌اصلي‌ابن‌مقنع(متوفي 163 ه.)، عطا مي‌باشد و برخي‌گفته‌اند هاشم‌بن‌حكم ا‌ست؛ و117 چون‌خودش‌را با نقابي‌از ابريشم‌سبز يا روپوش‌زرين‌مي‌پوشاند، مقنع‌لقب‌گرفت. وي‌در غايت‌زشتي‌و يك‌چشم‌و كوتاه‌قد بود.118 به‌نظر مرحوم‌استاد زرين‌كوب، نقابي‌كه‌وي‌با اصرار در صورت‌داشت؛ به‌نظر نمي‌آيد آن‌گونه‌كه‌در روايات‌آمده، به‌خاطر كوري‌چشم‌و زشتي‌رويش‌بوده‌باشد؛ بلكه‌حاكي‌از سعي‌عامدانه‌اي‌است‌كه‌مخالفان‌كرده‌اند، تا نقش‌او را هرچه‌ممكن‌است‌زشت‌تر ترسيم‌نمايند.119

نخستين‌مرحله‌از فعاليت‌ضد ديني‌او، هنگامي‌پديدار شد كه‌پس‌از قتل‌ابومسلم‌ادعاي‌پيامبري‌كرد؛ اما توفيقي‌نيافت‌و به‌وسيله‌عاملان‌منصور دستگير و در بغداد زنداني‌شد120. پس‌از رهايي‌از زندان، به‌مرو بازگشت‌و با جديت‌و پشتكار تبليغ‌افكار خود مي‌كرد؛ و در اين‌مرحله‌حتي‌ادعاي‌خدايي‌كرد!121 وي‌به‌نشانه‌مخالفت‌با عباسيان، كه‌لباس‌سياه‌داشتند، لباس‌سفيد و پرچم‌هاي‌سفيد افراشت؛ از اين‌رو آنان‌را به‌عربي‌<مبيضه> مي‌ناميدند. اقدامات‌وي‌چنان‌هراسي‌در دل‌مسلمانان‌افكند، كه‌عده‌اي‌از مسلمانان‌نزد خليفه‌مهدي‌رفتند و خليفه‌را از خطر او بيم‌دادند و122 سربازان‌خليفه‌با وي‌درگير شدند. در نهايت‌وي‌در قلعه‌اي‌كه‌بود، محاصره‌شد و دو سال‌محاصره‌طول‌كشيد و بعد از اينكه‌وارد قلعه‌شدند، سر از تنش‌بريدند و براي‌مهدي‌عباسي‌در حلب‌فرستادند.

پيروانش‌معتقد بودند كه‌او زنده‌است؛ چون‌مطابق‌روايت‌تاريخ‌بخارا، او خود را در تنور انداخت‌و دود شد. وي‌خود را از آن‌جهت‌سوزاند، تا مردم‌بگويند كه‌او به‌آسمان‌رفته، تا فرشتگان‌را بياورد و آنها را ياري‌دهد.123

نتيجه‌گيري‌

در مجموع‌تا به‌حال‌معلوم‌شد آنهايي‌كه‌خود ادعاي‌مهدويت‌داشته‌اند و چه‌نسبت‌به‌مهدويت‌به‌آنها داده‌اند، از اماميه‌و شيعه‌اصلي‌جدا مي‌باشند؛ چون:

برخي‌از فرقه‌ها اصلاً واقعيت‌تاريخي‌نداشته‌اند؛ مانند سبائيه؛

تعدادي‌از اين‌گروه‌ها رهبرانشان‌افرادي‌مجاهد و ضد حكومت‌بودند، كه‌در حين‌شورش‌يا پس‌از سركوبي‌قيامشان، براي‌لوث‌كردن‌چهره‌آنان، فرقه‌هايي‌با عقايد خاص‌به‌وجود آوردند؛ مثل‌مختاريه؛

بعضي‌هم‌ساخته‌شده‌حكومت‌بني‌عباس‌بودند؛ مثل‌هاشميه؛

برخي‌هم‌با انگيزه‌سياسي، نه‌مذهبي‌و بعضاً با تكيه‌بر اصل‌غلو اين‌كار را مي‌كردند.

با توجه‌به‌شرايط‌زماني‌مشخص‌شد، آن‌كه‌مهدي‌واقعي‌است، بايد تمام‌شروط‌نقل‌شده‌در روايات‌را يكجا داشته‌باشد. همان‌طور كه‌در مقدمه‌اشاره‌شد، آخرين‌حلقه‌از معصومين(ع) و فرزند امام‌حسن‌عسكري(ع) بعد از دو غيبت‌صغرا و كبرا، با نشانه‌هاي‌خاص‌ظهور مي‌كند. او قائم‌واقعي‌و زنده‌است‌و ان‌شاء الله‌روزي‌ظهور خواهد نمود و جهان‌را پر از عدل‌و داد خواهد كرد.

ادامه دارد

------------------

پي نوشت ها:

1. اصول‌مذهب‌الشيعه‌الاماميه‌الاثني‌عشريه‌عرضٌ و نقدٌ، دكتر قفاري، انتشارات‌دارالرضا، سه‌جلدي، جلد 2، ص‌1123 - 999.

2. تاريخ‌عصر غيبت، مسعود پور سيد آقايي‌و ديگران، ص‌406، چاپ‌اول، 1379، انتشارات‌حضور، قم.

3. او خواهد آمد، علي‌اكبر مهدي‌پور، ص‌139، ويرايش‌دوم، چاپ‌دهم، پاييز 1379، انتشارات‌رسالت.

4. سيماي‌مهدي‌موعود(عج) در آيينه‌شعر فارسي، استاد محمدعلي‌مجاهدي، ص‌256، چاپ‌اول، انتشارات‌جمكران، زمستان‌ 1380.

5. اين‌روايات‌در كتاب‌منتخب‌الا‌ثر في‌الامام‌الثاني‌عشر، تأ‌ليف‌آيت‌ا... لطف‌ا... صافي‌گلپايگاني، فصل‌اول، باب‌4، ص‌97، تحت‌عنوان‌<الائمه‌اثنا عشر اولهم‌علي(ع) و آخرهم‌المهدي(ع>) و باب‌5، ص‌103، تحت‌عنوان‌<والائمه‌اثناعشر و آخرهم‌مهدي> آمده‌است. (انتشارات‌معصوميه، چاپ‌دوم، 1421 ق).

6. در انتظار ققنوس، سيدثامر العميدي، ترجمه‌و تحقيق‌مهدي‌علي‌زاده، ص‌216، انتشارات‌مؤ‌سسه‌امام‌خميني(ره)، چاپ‌اول، زمستان‌1379.

7. همان.

8. همان.

9. مهدي‌منتظر در انديشه‌اسلامي، سيد ثامر العميدي، ترجمه‌محمدباقر محبوب‌القلوب‌، ص‌331، چاپ‌دهم،‌پاييز،1380 انتشارات‌جمكران.

10. غاليان، نعمت‌ا... صفري‌فروشاني، ص‌227-226 (با كمي‌تغيير)، انتشارات‌بنياد پژوهش‌هاي‌اسلامي، آستان‌قدس‌رضوي، چاپ‌اول، 1378.

11. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، دكتر محمدجواد مشكور، ص‌127، انتشارات‌اشراقي، چاپ‌ششم، تهران، 1379.

12. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌197، تحقيق‌عبادالله‌الطهراني‌و الشيخ‌علي‌احمد ناصح، انتشارات‌مؤ‌سسه‌المعارف‌الاسلاميه، قم، چاپ‌دوم، 1417 ق‌.

13. المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمد حسن، پاورقي‌ص‌94، طبع‌مصر، 1353م‌. / 1373ه‌. ، دارالكتاب‌العربي.

14. عبدالله‌بن‌سبا، علامه‌عسكري، ج‌3، ص‌209، مترجمان: محمدصادق‌نجمي‌و هاشم‌هريسي، چ‌اول، انتشارات‌مجمع‌علمي‌اسلامي.

15. همان.

16. تاريخ‌اسلام، دكتر علي‌اكبر فياض، ص‌140، انتشارات‌دانشگاه‌تهران، چاپ‌نهم، بهار 1378.

17. محمدبن‌جرير طبري، تاريخ‌الرسل‌و الملوك، چاپ‌اول، بيروت، دارالكتب‌العلميه، 1407ق، ج‌2، ص‌647 .

18. تاريخ‌طبري، ج‌3، ص‌38.

19. عبدالله‌بن‌سبا، علامه‌سيد‌مرتضي‌عسكري، ج‌3 (ترجمه‌فارسي).

20. طه‌حسين، الفتنه‌الكبري‌علي‌و بنوه، قاهره، دارالمعارف، ص‌98.

21. دكتر علي‌وردي، وعاظ‌السلاطين، ص‌175، بغداد، كليه‌الاداب‌و العلوم، 1954 م.

22. محمد كردعلي، خطط‌الشام.

23. احمد محمود، نظريه‌الامامه.

24. دكتر كامل‌مصطفي‌شيبي، الصله‌بين‌التصوف‌و التشيع، چاپ دوم ، قاهره، دارالمعارف.

25. غاليان، صفري‌فروشاني، ص‌79-77.

26. عبدالحسين‌ احمد اميني‌نجفي، الغدير في‌الكتاب‌و السنه‌و الادب، ج‌3، صص‌293-290، چاپ‌سوم، بيروت، دارالكتاب‌العربي، 1387 ق.

27. كمال‌الدين‌و تمام‌النعمه، محمدبن‌علي‌بن‌بابويه‌(شيخ‌صدوق)، ج‌1، ص‌289، ح‌1، تحقيق‌علي‌اكبر غفاري، قم، مؤ‌سسه‌النشر الاسلامي، 1416ه . .

28. فرهنگ‌لغت‌معين، ماده‌كيّس.

29. غاليان، صفري‌فروشاني، ص‌84-83 .

30. تاريخ‌تحليلي‌اسلام، سيدجعفر شهيدي، ص‌194، چاپ‌بيست‌و يكم، 1376، مركز نشر دانشگاهي‌تهران.

31. الغيبه‌، شيخ‌طوسي،‌ص‌192 ، ملل‌و نحل‌، ابي‌الفتح‌محمدبن‌عبدالكريم‌بن‌ابي‌بكر احمد شهرستاني،‌ص‌147، ج‌ 1 ،تحقيق‌محمد سيد گيلاني‌دارالمعرفه، بيروت‌1402ه. / 1982م./ نجم‌ثاقب‌، محدث‌نوري،‌ص‌214، چاپ‌جمكران، چاپ‌نهم‌، پائيز 1381.

32. تشيع‌در مسير تاريخ، دكتر سيد حسين‌محمد جعفري، ص‌305، ترجمه دكتر محمدتقي‌آيت‌اللهي، انتشارات‌دفتر فرهنگ‌اسلامي، چاپ‌نهم، 1378. (به‌نقل‌ازطبقات ابن‌سعد، ج‌5، ص‌94).

33. ابن‌اثير، الكامل‌في‌التاريخ، ج‌4، ص‌27، چاپ‌اول، بيروت، دارالكتب‌العلميه، 1407 ق.

34. غاليان، صفري‌فروشاني، ص‌85. (با كمي‌تغيير).

35. الكامل، ابن‌اثير، ج‌4، ص‌27.

36. الملل‌و النحل‌شهرستاني، ج‌1، ص‌147، تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، مشكور، ص‌57.

37. تشيع‌در مسير تاريخ، دكتر جعفري، ص‌306.

38. ماهيت‌قيام‌مختاربن‌ابي‌عبيده‌ثقفي، سيد ابوفاضل‌رضوي‌اردكاني، ص‌190، قم، مركز مطالعات‌و تحقيقات‌دفتر تبليغات‌اسلامي‌حوزه‌علميه‌قم.

39. الكامل، ابن‌اثير، ج‌4، ص‌111.

40. تاريخ‌تشيع‌در ايران، رسول‌جعفريان، ج‌1، ص‌135، انتشارات‌انصاريان، چاپ‌اول، 1375. (به‌نقل‌از انساب‌الاشراف، بلاذري، ج‌ 3، ص‌289)؛ تاريخ شيعه و فرقه‌هاي اسلا‌م، جواد مشكور، ص 56 .

41. فرق‌الشيعه، ابومحمد حسن‌بن‌موسي‌نوبختي، ص‌44، تعليق‌سيدمحمد صادق‌بحرالعلوم، چاپ‌چهارم، نجف، مكتبه‌الحيدريّه، 1388 ق.

42. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، دكتر جواد مشكور، ص‌58.

43. المقالات‌و الفرق، سعدبن‌عبدالله‌بن‌ابي‌خلف‌اشعري‌قمي، ص‌33، تصحيح‌محمد جواد مشكور، چاپ‌دوم، مركز انتشارات‌علمي‌و فرهنگي، 1361 ش.

44. اليزيديه، صدوق‌الدملوجي، ص‌164، طبع‌موصل، 1368ه .

45. الملل‌و النحل، شهرستاني، ج‌1، ص‌136 و ج‌2، ص‌35.

46. بررسي‌ عقايد و اديان، آيت‌الله‌مصطفي‌نوراني، ص‌337، انتشارات‌مكتب‌اهل‌بيت(ع)، چاپ‌چهارم، تير 1375.

47. يزيدبن‌انيسه، از طوايف‌اباضيه‌خوارج‌است‌و از جمله‌كساني‌بود كه‌زماني‌كه‌مختار در زندان‌بود، برايش‌بيعت‌مي‌گرفت.

48. بررسي‌عقايد و اديان، مصطفي‌نوراني، ص‌338.

49. همان، ص‌347.

50. اينها مي‌گفتند: بشر چون‌به‌حد اخلاص‌رسيد، در دنيا و آخرت‌مي‌تواند به‌مصافحه‌و دست‌بوسي‌خدا نايل‌گردد. اينها براي‌خدا اعضا و جوراح‌ثابت‌مي‌كنند و مي‌گويند: خداوند در طوفان‌نوح‌آن‌قدر گريه‌كرد، تا چشمش‌به‌درد آمد. و مي‌گويند: اكنون‌هم‌خدا روي‌عرش‌ نشسته‌و بندگانش‌را تماشا مي‌كند (بررسي‌عقايد و اديان، نوراني، ص‌334).

51. تبصره‌العوام، سيدمرتضي‌داعي‌حسني‌رازي، ص‌99، به‌تصحيح‌عباس‌اقبال، 1313، تهران.

52. گزيدهِ‌كفايه‌المهتدي، سيدمحمد مير لوحي‌اصفهاني، ص‌299، ح‌39، تصحيح‌و گزينش‌گروه‌احياي‌تراث‌فرهنگي، چاپ‌اول.

53. اعلام‌الوري، طبرسي، صص432 - 431 (به‌نقل‌از گزيده‌كفايه‌المهتدي، ص‌299)

54. الملل‌و النحل، شهرستاني، ج‌1، ص‌150.

55. غاليان، صفري‌فروشاني، ص‌89.

56. تاريخ‌سياسي‌اسلام، حسن‌ابراهيم‌حسن، ج‌1، ص‌435، ترجمه ابوالقاسم‌پاينده، سازمان‌انتشارات‌جاويدان، چاپ‌هفتم، 1371.

57. تشيع‌در مسير تاريخ، دكتر جعفري، ص‌317.

58. غاليان، صفري‌فروشاني، ص‌90 و ص‌140.

59. فرق‌الشيعه، نوبختي، ص‌48.

60. المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌182.

61. تاريخ‌سياسي‌اسلام، حسن‌ابراهيم‌حسن، ج‌1، ص‌402.

62. همان، ص‌403.

63 . معجم‌رجال‌الحديث، آيت‌الله‌العظمي‌خويي(ره)، ج‌8، ص‌137، چاپ‌سوم، بيروت، 1403 ه. / 1983م.

64. همان، صص‌133-132.

65. همان، ص‌135.

66. الملل‌و النحل، ج‌1، ص‌166.

67. تشيع‌در مسير تاريخ، دكتر جعفري، ص‌298.

68. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌140.

69. الغيبه، نعماني، ص‌113، تحقيق علي‌اكبر غفاري، تهران، مكتبه‌الصدوق.

70. امام‌مهدي‌از ولادت‌تا ظهور، سيدمحمد كاظم‌قزويني، ص‌568، ترجمه‌و تحقيق: علي‌كرمي‌و سيدمحمد حسيني، چاپ‌سوم، الهادي، قم.

71. مقاتل‌الطالبيين، ابوالفرج‌اصفهاني، ترجمه سيد هاشم‌رسولي‌محلاتي، ص‌129، تحقيق علي‌اكبر غفاري، كتاب‌فروشي‌صدوق، تهران.

72. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌140.

73. نساء، 135.

74. الغدير، علامه‌اميني، ج‌3، ص‌170.

75. الملل‌و النحل، شهرستاني، ج‌1، ص‌154 ، المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌107.

76. كفايه‌الاثر في‌النصوص‌علي‌الائمه‌الاثني‌عشر، علي‌بن‌محمدبن‌علي‌الخزاز الرازي‌القمي، ص‌327، دارالطباعه. نايب‌ابراهيم، 1305 ق.

77. سيره‌و قيام‌زيدبن‌علي، حسين‌كريمان، ص‌83، شركت‌انتشارات‌علمي‌و فرهنگي‌وابسته‌به‌وزارت‌فرهنگ‌و آموزش‌عالي، 1364.

78. مقاتل‌الطالبيين، ابوالفرج‌اصفهاني، ترجمه سيد هاشم‌رسولي‌محلاتي، ص‌131، تحقيق علي‌اكبر غفاري، كتاب‌فروشي‌صدوق، تهران.

79. شيعه‌در اسلام، علامه محمدحسين‌طباطبائي، صص‌ 39-34، تهران، 1348.

80. المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمدحسن، صص‌184.

81. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، دكتر مشكور، ص‌78.

82. جنبش‌هاي‌ديني‌ايران‌در قرن‌هاي‌دوم‌و سوم، غلام‌حسين‌صديق، ص‌255، تهران، انتشارات‌پاژنگ، 1372 ش.

83. تاريخ‌تشيع‌در ايران، رسول‌جعفريان، ج‌1، ص‌93 (به‌نقل‌از رسائل‌خوارزمي، ص‌165-164).

84. تاريخ‌سياسي‌اسلام، حسن‌ابراهيم‌حسن، ج‌2، ص‌116-115.

85. مقاتل‌الطالبيين، ابوالفرج‌اصفهاني، ص‌221.

86. همان، ص‌222، المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌125.

87. اخبار الطوال، ابوحنيفه‌احمدبن‌داود، اين‌واقعه‌را سال‌144 ذكر كرده‌است، ص‌385.

88. امام‌مهدي‌از ولادت‌تا ظهور، قزويني، ص‌570.

89. تاريخ‌سياسي‌اسلام، حسن‌ابراهيم‌حسن، ج‌2، ص‌126.

90. تشيع‌در مسير تاريخ، جعفري، ص‌313.

91. نجم‌ثاقب، نوري، ص‌214.

92. مقاتل‌الطالبيين، ابوالفرج‌اصفهاني، ص‌222.

93. همان، ص‌228.

94. همان.

95. همان، ص‌246.

96. همان، ص‌247.

97. همان، ص‌243.

98. همان، ص‌243-242.

99. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌192 و الملل‌و النحل، شهرستاني، ج‌1، ص‌166 و نجم‌ثاقب، نوري، ص‌215.

100. تاريخ‌اديان‌و مذاهب، مبلغي‌آباداني، ج‌3، ص‌ 1251، قم، انتشارات‌منطق، 1373 ش.

101. مهدي‌موعود(عج)، علي‌دواني، ص‌423، ترجمه‌جلد 13 بحارالانوار، مجلسي، تهران، دارالكتب‌الاسلاميه، چاپ‌پانزدهم.

102. كمال‌الدين‌و تمام‌النعمه، ج‌1، ص‌334، ح‌4.

103. نجم‌ثاقب، نوري، ص‌215. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، مشكور، ص‌128.

104. همان، ص‌101.

105. تاريخ‌الرسل‌و الملوك، محمدبن‌جرير طبري، ج‌3، ص‌154.

106. تاريخ‌جهانگشا، عطاملك‌جويني، تصحيح‌قزويني، ج‌3، ص‌145، هلند، 1937.

107. الارشاد، شيخ‌مفيد، ترجمه محمدباقر ساعدي‌خراساني، صص‌554-553، تصحيح محمدباقر بهبودي، انتشارات‌اسلاميه، تهران، 1364 ش.

108. كمال‌الدين‌و تمام‌النعمه، صدوق، ج‌1، ص‌333، ح‌1.

109. نجم‌ثاقب، نوري، ص‌215؛ المهديه‌في‌الاسلام، سعد محمد حسن، ص‌170.

110. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، مشكور، ص‌195.

111. همان، ص‌233.

112. تاريخ‌عقايد اسماعيليه، دكتر فرهاد دفتري، ص‌115، ترجمه فريدون‌بدره‌اي.

113. تاريخ‌شيعه‌و فرقه‌هاي‌اسلام، مشكور، ص‌199.

114. احياي‌فرهنگ‌در عهد آل‌بويه، جوئل. ل. كرمر، ص‌104 و ص‌113 (پاورقي)، انتشارات‌مركز نشر دانشگاهي، چاپ‌اول، 1375.

115. فرق‌الشيعه، نوبختي، ص‌102.

116. همان، صص‌105-104.

117. تاريخ‌بخارا، ابوبكر محمدبن‌جعفر النرشخي، ص‌90، ترجمه ابونصر احمدبن‌محمدبن‌نصر القبادي، تلخيص محمدبن‌زفربن‌عمر، تصحيح مدرس‌رضوي، انتشارات‌توس، چاپ‌دوم، 1363.

118. همان.

119. تاريخ‌مردم‌ايران، دكتر عبدالحسين‌زرين‌كوب، ج‌2، ص‌65، انتشارات‌اميركبير.

120. تاريخ‌بخارا، ص‌90.

121. همان، ص‌91.

122. همان، ص‌93.

123. همان، ص‌102.